

△△

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۹۸

۹۱۵

۵
الف
۹۲۹

۱۲۱

حدود و زیات

۱۵۰/۰
۱۰/۰

محمدجعفر آبرکندی



۹۲۴

۱۲ ۳۶



۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱
۸
۱۸

۹۲۴

۵
الف ۹
۹۲۹

۱۳۱

حدود و دیات

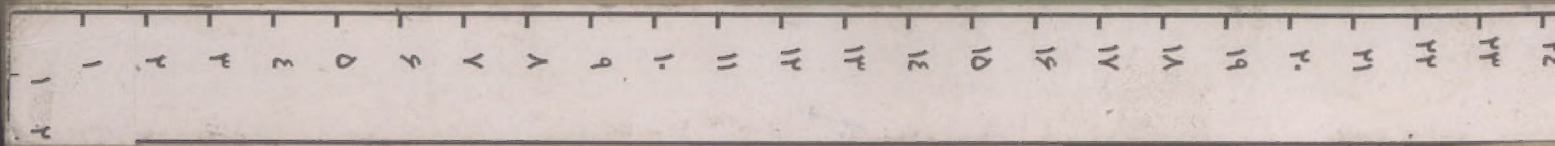
۱۵۰/۶
کتابت

محمد جعفر بزرگباری



۹۲۴

۱۲ ۳۷



۱۵۰۱۰



البراهین

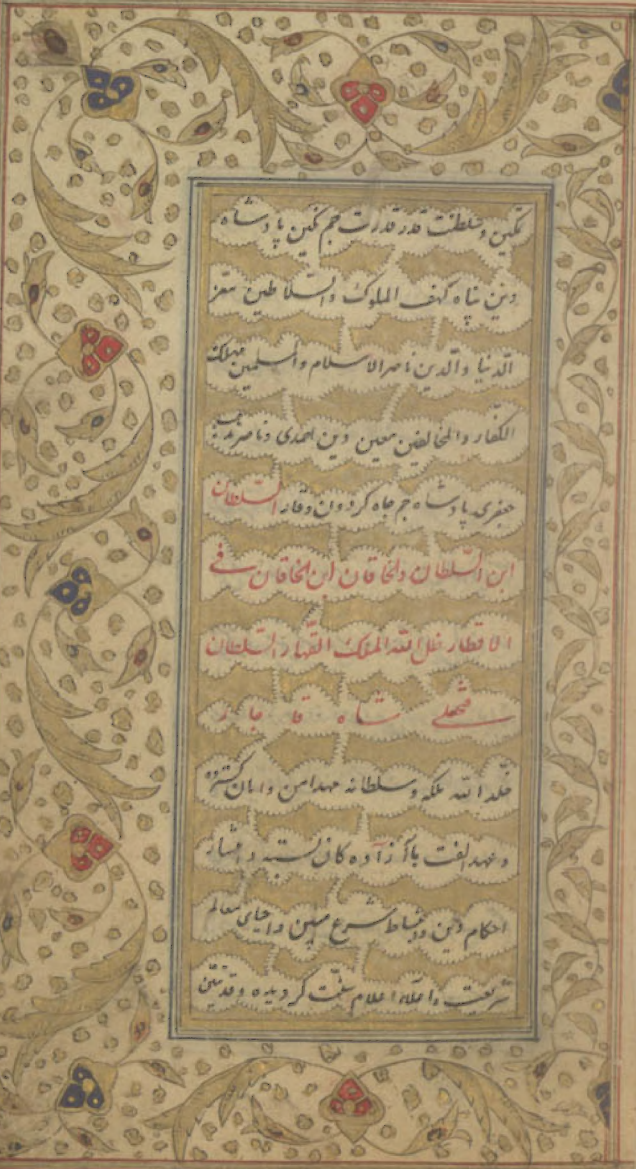




بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي الربنا بجزوه لاس الوجوه وجعلنا في
حيوة لكل موجود وجعلنا من الدنيا والآخرة
في شكر على نواله واستلوه واستلام على رسوله
والله يا محمد ليس يكيد فادوم يا سيدي
مذبح جبري وشيخ محمد بن محمد جبري
اباوي كه در عهد دولت اعلی حضرت هفت

مجلس



کین و عظمت قدر قدرت جم کین یا پادشاه
دین شاه کهن الملوک و سلطانین معز
الدنيا والدين ناصر الاسلام و المسلمين
الغار والمخاضين معين دين الهدي و ناصر
جبري پادشاه جبري که در عهد دولت اعلی حضرت
ابن سلطان و تاجان ابن تاجان
القطار غل الله الملك القهار سلطان
محمد شاه قاهر
خدا الله علیه و سلطان محمد من و امان
و عهد لغت با آراوه کافی است و امان
احکام دین و دنیا طبع سمن و امان
شربت و اعلاء اعلام سنت کردیده و قدین

ارشد من التي وازا المیت من ايجی انما درین
 زمان سعادت قرین وادان نیست نصین نور
 مستطاب کامیاب وارا ابواب کو هر دریا
 سلطنت و در صدق خلافت صاحب الوفا
 الباهرة وناش اختلاف القاهره ^{زمان نایب دار} ظل ظلیل غلام
 ظل السلطان علی شاه لازل غلام وادان
 سیر که خواستی نموده که حقیر ظلیل انضا
 رساله در حدود و قصاص و دیات ببار
 فارسیه تالیف نموده که موجب شفاعت عموم
 طالبین گردد و حقیر اجابت نموده در رساله
 درین باب تالیف نموده و آن را مرتب ساختم
 بسمه باب **باب اول** در بیان حدود است

درین

و درین باب چند فصل است **فصل اول** در بیان
 بعضی از قصایل ابر که حد است بدانکه در خارج
 مشخصه دارد شده است که جاری ساختن
 بکند در روی زمین تبریک میکند زمین را
 از بارانی که چهل شبانه روز میبارد و معصای قوه
 عاقله نیز نیست که ابروی حد سکوت چون سب
 منع مردمان میشود از فعل یا شروع و باعث
 حفظ نظام معاش و سعادت است و ترک آن
 موجب ابطال نظام است و سنی حد شرعاً
 است از عقوبت غاصی و تنبی از جانب شارع
 یا امام یا نائب خاص یا نائب عام که تلقی میکند
 ببدن تکلفی یا رسانیدن الم و در در بیان سب

که از وصایای الهیه است و مثل اینست تقدیر و لیکن
 در تقدیر تیسین قدر از جانب شارع یا قوابل
 مستبریت و در حد معتبر است **فصل دوم**
 در بیان اسباب حد است که بشت را بر اجزاء
 حد میزند بدانکه اسباب حد چند امر است
اول روزه است و روزه حاصل میشود ب
 اعراض از اسلام و بجای آوردن چیزی که بشت
 استنیزا و استخفاف اسلام است چون
 بت پرستی کردن است و انداختن قرآن
 در تن یا بخله یا شل یا نایا و انکار انجیری که
 معلوم است از دین پیغمبر از زمان است
 بعد از اسلام و اقرار بنبوت پیغمبر و مرتبه

بر دو قسم است

بر دو قسم است اول مرتبه فطری است و آنست
 که در حال نطق او پدر و مادر او یا
 یکی از ایشان مسلمان بوده باشند و او
 بعد از اسلام انکار بر وجه مذکور بکند و دوم
 مرتبه تعلی است و آنست که در حال نطق
 نطق او پدر و مادر او هر دو کافر باشند
 او قبول اسلام کرده باشد و بعد ازین سن
 و مرتبه شده باشد بحد فطری اگر مرد
 باشد **نکته** که باید او را بکشند و توبه او را
 درین باب قبول کنند هر چند اصح اینست که
 در باب طهاره قبول میشود یعنی اگر توبه بکند یا
 میشود و لیکن کشتن او لازم است و زن

عده دفات که سیدار و مال او این اوز
 قنمت میکنند و ظاهری از چهار مستبره
 که هر یک مطلق شود بر او نداد او و انکار بنویسد
 تمکین او بواجب است از برای او کشتن نکست
 چنانچه غیر نام باشد و اگر امکان نداشته باشد
 کشتن او زن او عده هلالی که سیدار و
 بعضی گفته اند که درین نیز مال او بین او رفته
 قنمت میشود و بعضی منع کرده اند و این احو
 است و اگر مرتد فطری زن باشد او را
 بناگیت بلکه باید توبه داد اگر توبه نکند او را باید
 صبر کرد و در وقت نماز با او را باید زد تا آنکه
 توبه بکند یا اینکه بپذیرد اگر مرتد علی باشد او را توبه

بهر

میدهند اگر قبول نکند او را میکنند و بعضی از او
 ضمیمه از قنیل و حدیثی که وجود واجب و ممکن را
 واحد میدانند و با حقیقت داخل مرتد میشوند
 اگر بعد از اسلام حشیار اینگونه مذمت کرده
 کرده باشند و الا داخل در کافر مطلق میشوند
 دوم و ششم وادون پیغمبر از زمان است بلکه
 مطلق پیغمبران نباید و حقیقت و ششم
 وادون یکی از ائمه علیهم السلام است و این
 نیز موجب قتل است و بعضی از چهار است
 دارند که غیر حاکم شرع نیست و اندکی از او
 بکشند و در قتی که از ایشان بشنود و در سفر
 از کشتن ایشان نداشته باشد و احوط

اینست که باذن حاکم شرع باشد و همچنین
 حکم کسیکه ادعای پیغمبری کند در مثال این
 زمان که بعد از پیغمبر از زمانست و همچنین است
 حکم کسی که بگوید من پیامبرم که حجت بر او است
 گوشت یانه در وقتیکه بظاهر اسلام باشد
 ستم زنا کردن است که مرد بالغ عاقل عالم
 سبقت زنا در حال حیض از زنی که بکند بار
 که خلل نیست بر او نه عقد و نه بخلیت و نه
 تحلیل و نه شبهه و نه بغض اینها بر وجهی که در
 بکند حقه را یا بیشتر را در نسخ آن زن که
 بر او حرام است خواه از پیش باشد و خواه
 از پس و در بوسه دادن و پهلوی خوابیدن و

مانند

و مانند آن با حدیث علی الاصح بلکه تعزیر است
 و آن منوط برای حاکم شرع بدانکه درین مقام
 دو مطلب است مطلب اول در بیان سبب
 علم بهم رسانیدن و ثابت کردن زناست بدانکه
 زنا ثابت میشود بدین دو امر اقرار کردن
 شهادت و دادن شهود و ثانیاً دیدن حکم
 شرع پس در آن اشکالی نیست و اما اقرار
 کردن زنا کند پس شروط است مبلغ
 او و عاقل بودن و محار بودن یا اینکه مجبور
 و آزاد بودن باین سنی که غلام و کنیز باشند
 مگر اینکه آقای ایشان تصدیق کند ایشان را
 یا اینکه از او بگوید بعد از اقرار و اشتهار

و اظهار نیت که شرط است در قبول اقرار
 تکرار کردن آن تا چهار مرتبه و اقوی اینست
 که شرط نیت که چهار مرتبه در چهار
 مجلس باشد بلکه هرگاه هم در یک مجلس
 نیز کافیست و باید دانست که بعد از اقرار کردن
 باید قهراً قریباً که عبارت از نیت دادن
 شخصی را بر بنای لواط جاری کرد و در یک اقرار
 اشکال است و در نیت که تفریر باشد
 و اما نیت و شهادت دادن شود پس
 مشروط است بچند شرط اول آنکه شهادت
 باید چهار مرد باشند یا سه مرد و دو
 زن نباشند که همه آنها عادل باشند

و بعضی

و بعضی گفته اند اگر دو مرد و چهار زن شهادت
 بدهند اثبات زمانی که سب آن تا یا بیشتر
 و اما زنا که سب آن سنگسار باید کرد پس
 این شهادت ثابت نمیشود و دوم آنکه شهادت
 شهادت بدهند که زنا بیاصل کردن و اگر در فرج
 چون میل و میل دان از برای شهادت
 اتفاق هست و سیم آنکه همه شهود اتفاق یکدیگر
 یک فعل و یک زمان و یک مکان زنا کرده
 هرگاه بعضی شهادت بدهند که او خال بعضی آن
 ذکر اتفاق شده و بعضی شهادت بدهند که او خال
 جمع ذکر اتفاق هست و یا آنکه بعضی شهادت
 بدهند که وقت صبح زنا اتفاق افتاد و بعضی

زیرا که از او صحتی ندک و نه خود اند او کما اجمع برین
 کرده اند و نه زن میر و کینه پس در این
 اشکال است که او است که زن است نه بر زن
 میر و کینه بر زن کشند و حد جاری زن و برادر
 جاری کشند چنانکه خود آمد دوم کافر است که
 زن نکند با کسی که سلطان باشد چنانکه زن
 زن را منعی باشد میم گفت که میر او قهر
 با او که را منعی نیست و زن نکند و همچنین کسی که
 مخور زن کرده باشد و صاحب او بر مرتبه او رسد
 زده باشد تا مرتبه سه و چهار اگر از او باشد
 و تا مرتبه شش یا نه اگر از او نباشد زیرا که درین
 صورت پیش از مرتبه کشند و صفتی آرد

اصحاب

اجماع کرده اند که هرگاه کسی زن را بکشد با زن چه کند
او را نیز با یکدست و صفتی کند که اگر کسی زن
را بفرزد زن را بکشد یا کسی را بکشد پدر خود که مدح و ثواب
در او باشد زن را بکشد نه مرد او کسی است
که بکشد پدر او کسی که هرگاه کسی شخصی را
بکشد که با آن او زن را نکند جایز است که
بر او عتاب کند چنانچه زن را بکشد عتاب باشد
یا سبک شده باشد و هرگاه در سن صغرت
در شرع معلوم مطلق بقتل او شود او سزاوار
تر است که بکشد بجهت ظاهر شرع لفظ قصاص را
على اقل تقدير پس فرق نیست دین سه
مطابق با بیشتر این است که ایشان زن

و شد بستند باند آمد باند و میان آمد
 از او بستند باند و بستند و بستند
 از کشتن کسی که حکم شده است کشتن او پس
 زنا حدیث زنا حدیث زنا حدیث زنا حدیث
 دوم از قسم عدم حدیث و ان حدیث
 است از سنک کردن زنا حدیث زنا حدیث
 که حکایت علی الله تا حدیثی که هر دو اول کسی که
 دید سنک بر او بود امام است اگر زنا حدیث
 او ثابت بود و اگر نه نبود اول شد به حدیث
 سنک بر تندی و کیفیت سنک مبار کردن
 است که حدیث از او کردن زنا حدیث زنا حدیث
 قیت کردن و کشتن پوشیدن کوه الی سنک

در دوازده راجب مله او دوازده کوه الی دهن
 سنک شد و زنا حدیث زنا حدیث زنا حدیث
 کشتن و سنک ر کشتن و سنک ر کشتن
 حدیث اول سنک زنا حدیث زنا حدیث
 و سنک شد دوم سنک زنا حدیث زنا حدیث
 شد زنا حدیث زنا حدیث زنا حدیث زنا حدیث
 بر وجه احسان نخواهد بود سنک زنا حدیث
 از او شد زنا حدیث زنا حدیث زنا حدیث
 حجب بر زنا حدیث چهارم سنک زنا حدیث
 زنا حدیث شد که معقود و بعد صحیح دوم
 باشد معقود باشد یا سنک زنا حدیث زنا حدیث
 که هر کس او باشد چنانست که تصرف کرده باشد

در مسج نمان مستور و مخوف و یکنیز خود را بجهت
 مشرق و قدح آن نمایان باشد و باشد در آن
 اگر کبریا باشد و تصرف کرده باشد
 یا اینکه معاصی با آنها در مسج کرده باشد
 یا اینکه غیرت باشد و باشد و باشد
 احسان خواهد بود و بلکه شکم ندی غیر محسنه
 با و عباد کرد و ششم است که آن شخص را
 گفته و باید مکن و باشد و باشد
 کردن با زن یا کیز خود و مسج آنها این
 طریق که و در آن ایشان نباشد و محو است
 نباشد و ششم است که زنا با بالغه عاقل کرده
 باشد و ششم است که اجتناب نمودن از آن

باشد زیرا که سپاه برنده مجرم ماحه جاک می کند
 و اینکه بر او شک می گیرند و عقاب و دانه
 آنها را می کشد و چون نباید و بعد ازین اجازت
 نموده و بعضی گفته اند که باید و در زمان که بسیار
 و سر و کسپار باشد و این موقوف است و ممکن
 حکم زن و تحقق شدن احسان و اینکه
 آن عاقل نباشد و نیز در زمان شیر دادن
 حق نباشد و در صورتیکه شیر دهنده و دیگر
 بهم رسد بداند که در و در ویت است که با
 سکت رتد کسی نباشد که مثل زن نباشد
 کاری کرده باشد که مستوجب شلاق
 او شده باشد و نیز باید دانست که در جیب

با سحر است در حال یکدگر داشتن مدخل انداز
 از سحرین حاضر باشند و نیز باید و سحرگر
 نیز کنند و مرد و پسر بزرگ بر باشند بدین طریقه
 ایشانرا صد تا زیاده نرو و صد تا زن مسکین
 کرد و بگذراند هر یک سحر و جوان نیز همین حکم است
 چنانکه اگر را می بیند سحر از تمام مد سحر
 صد تا زیاده بر کنند که مرد را بریزد بکشد و صد تا
 سحر و سحر او اگر در حال زنا باشد و مرد باشد
 مطلقا بکشد و اگر بکشد با سحر و زن در زنا
 و شامه و جاسا و اینها که در سحر و صد تا
 در تمام بدن ایشان که سحر کنند و در میان
 شده و زیاده و این مد سحر است که در زن

و اگر

نه است و بلیغ عاقل حق باشد یا یک زن باشد
 که از او باشد و شوهر برده باشد یا سحر
 مردی باشد که به سحر با بلیغ و جوان زنا کرده باشد
 بر سحر از زن بکشد و سحر باشد و سحر
 یا سحر زن باشد شوهر دارد که با او طفل با بلیغ
 زنا کرده باشد و اگر در جوان با او زنا کرده باشد
 آن زن را سحر سار یا دیگر و چنانکه گذشت
 چهارم از تمام مد سحر که اول صد تا زیاده
 و صد تا زن مسکین بکشد و این مد سحر است که
 زنا می کنند کرده باشد به وجهی که گذشت و
 باشد و بگذراند هر یک سحر و جوان نیز همین باید کرد
 و چنانکه در گذشته چنانکه از تمام مد سحر

صند تا به نرسد و بعد از آن سوار او را بر سر
 و بعد از آن او را از کعبه اوسر و کن نشاند و دور
 تا چپا و فرستاد چنانکه در حدیث وارد شده
 تا کمال و این حدیث است و در تفسیر کرم
 بعضی تفسیر کرده اند که بعضی مفسران شده این را
 که در کرمش در حقش شدت احسان و
 بعضی گفته اند که بگویند است که در حق او گفته اند
 واضح شده باشد و در قول کرده باشد بعضی
 او را جامع کرده اند که ستر شستیدن و سرون
 کردن از بلد و حق زن نیست ششم آن
 است که بعد از آنکه چپا و تازیانه را زنده و
 این یکسبت کرد و چون باقی یا مملکت که

باشد چنانکه از اسباب خدا را خدا کردن
 و این اعظم و بیش از آنست چنانکه بعد
 در حدیث وارد شده است و شاد به این حدیث
 ذکر شده است که هیچ کس را سبب زنا نخواست
 است و هیچ کسی سبب آن چنانکه شده و الله
 سبب را خدا فرای و بلاست قوم متقی شده است
 چون قوم لوط و شد ایشان که مشهور است
 و در حدیث که در حدیث یکس را خدا بکرم خوش
 خدا او را عالم طریقه می آید و خدا او را عالم آگس با
 بر یکا جبر جستم صبر میکند تا اینکه خدا او را عالم
 از حساب مخلوق فارغ شود و بعد از آن می آید
 که او را در جستم می آید پس خدا او را

در طبعه او چنین است که هر چه بر او دراز چنین
 پس برین نحو احاطه و نیز از امور الهی مستثنی
 رویت که جمیع کردن در هر کف است و هر دو
 که هرگاه کسی بخواهد برین راه مستقیم و عذ او عالم
 از راه جهاد کند بجام الهی و نیز رویت که هرگاه
 برسد کسی میری را بشهرت گفت میکند او را
 عالم است همانند عالم که دنیا و عالمی است و
 عالم غضب و دنیا و عالمی است و عالمی است
 ان چنین و از هر دو رویت که هر کس با دنیا
 جمیع کند عذ او عالم او را چنین محسوس میکند
 در روز قیامت و آب دنیا او را پاکت میکند و دنیا
 عالم غضب میکند بر او و آب میکند او را و عذ او

میکند

میکند از برای او چنین راه و پاکت است چنین
 فرمود که هر کس برسد میری را بشهرت گفت میکند
 او را عالم است همانند عالم که دنیا و عالمی است و
 عالم غضب و دنیا و عالمی است و عالمی است
 گفت است چنین و چون و انسی قسج را طرا
 پس انکه درین مقام چند مطلب است اول
 در بیان چندی که بان ثابت میشود لواط کردن
 و داخل کردن و گریه و در بر سر یا بر دهن
 بعد از شستن باشد و انکه ثابت میشود لواط
 کردن بعبه استوار کردن بان چهار مرتبه
 شربت انکه استوار کند در حال استوار بالغ
 و داخل و مجامع مر باشد خواه اقرار کند

فاعل باشد و خود مفعول محسن ثابت میشود
 محسب شده است و او را عباد مردمان مطلق
 و تمام در جان خداوند کریم است و آنکه خداوند
 کردن در سبب که فاعل و مفعول هر دو معنی
 باشند گشتن است و این هم محسب است که فاعل
 بسبب محسب است که گشتن در این معنی
 او را از بالای دیواری و کوه بپایین است
 و پایی او یا سوزانیدن او را بپایین و معنی
 میوه باخداشن و دیوار را بر کوه و اگر در کوه
 و خول نموده و کوه در آن دیوار و آن میری باشد
 یا یکسان و او را نیز نماید مانند این معنی
 خداوند است که او را خداوند نماید بر همه چیز

چنانچه محسن زن و ارباب باشد علی الاطلاق و بعضی
 گفته اند که اگر زن و ارباب باشد او را باید
 و این مشکل است یا هرگاه این علی مکرر از
 صادر شود و بعد از هر بار که صادر شود
 در هر چند چنانچه او را باید گشت و فوقیت در آن
 امر از خداوند که خداوند زیاده باشد میان
 آن علی از او صادر شود یا از بنده و یا یکی
 از سلسله صادر شود یا از کافر و غیره و
 نیست میان فاعل و مفعول هرگاه دو گشت
 در میان یکت محسب جمیع شوند بر وجه هر
 طریق که میسر است باشد نشود مطلقا یا در هر
 وجه نباشد باید همیشه را تفسیر کرد و این

نیز مثل علم قاطع است **ششم** از اینهاست
 حد مباح است و آن عبارتست از
 رسیدن ذی قسح غرض از بیرون زن دیگر
 و این ثابت حیض و بیعت شادی و اول
 مرد و اولی است و اگر در آن چهار مرتبه
 بدون استمراریت باشد با لغو شد و هر
 چهار و حد این عمل قسح است **هفتم**
 که مکرر شود و اگر در آن است حیض اگر چه
 اینست که حد تا از این مرتبه یک است از حد
 و مقوله را خواه از او پسند خواه که نیز باشد
 قسح نیست میان زن شوهر و آنکه شوهر
 کردن شوهر را در استسکاء حیض کرده و اولی است

اولی است و هرگاه پیش از رسیدن مساحت
 در نزد حاکم قسح گویند حد مباح است
 و اگر بعد از ثبوت گویند حد مباح نیست و اگر
 بعد از جاری شدن حد را در مرتبه بار دیگر
 این عمل مشروع است و اگر چه بار ششم و از آن حد
 گذشته و باید که یک از بعضی حکام است
 است که ظاهر است در این نیست و هرگاه در
 زن حبشیه برسد در یک مرتبه و اگر چه
 اینست از آنکه برمی باید کرد تا سه مرتبه و در هر
 سه مرتبه حتی فایده که باید حد است و اینهاست
 از حد و بعضی گفته اند که باید که این را بگوید
 و بعضی گفته اند که در مرتبه چهارم باید که یک است و آخر

اینست که در هر چه استیم تفریق نباشد و در هر
 ستم صبر ایشان عبادت باشد و ستم از آن
 حد قیاده است و آن عبارت است از این
 کردن میان مردم از آن که از آن کردن و
 میان مردم از برای لواط کردن و میان
 زن با زن دیگر از برای مساجد کردن و این
 عمل شایع ثابت می شود و است و در حال
 یا در مرتبه و از آن کردن و در میان هر طایفه
 پنج تا زیاده و بعضی گفت اند که عباد و در این
 باید که در آن است و در هر چه که در
 و شود و گفته و از آن کردن که نباشد و در
 زن خواه از او باشد خواه نباشد و خواه

مسلمان

مسلمان باشد و خواه لا فسر و بعضی گفته اند
 هر چه کردن از آن که در مرتبه دوم لازم است
 نه اول و این احوط است ستم از این سبب
 تعدد تفاوت است و در این مقام چند صحبت است
 اول که میان مقتدر و فاسد است و اگر گفته
 مجاز است از نسبت دادن مسلمان بالغ و غافل
 از او را در آن کردن و لواط کردن با کسی که غافل
 باشد این عمل از او با این طریقی گفته اند که گفته
 یا لواط کرده یا پسندیده و گفته اند عیاش
 یا لواط کنند و عیاش دانند و عیاش که صریح
 باشد و درین صفت بهر افعالی و اشیائی که با
 با علم و آشنائی تعدد کنند و با آن تعدد چنان

اگر که بدای و بعد از آن داشته این و اگر شرط
 باشد بر محض باشد مثل بسیار که
 میان مردم واقع شود و حد نیست بلکه باید
 تفریز که بعد از آن که حد باشد و معاکم
 صلاح باشد و دوم است که حد است ثابت
 میشود و بلیب است اگر کرون در دست اگر
 است از کندن محقق است از آن چهار
 باشد و بلیب است و در اول و اول نیست
 میشود و سیم است که شرط است که حد
 بالغ حاصل شود و تمام حد بعد از حد باشد پس
 طفل بالغ حد بعد از حد کس و در حد
 بلکه تفریز میکند و همچنین بود و آن اگر تفریز

اخذ باشد چهارم است که شرط است در حد
 یعنی کسی که از حد حذف میکند و محض باید
 حد باشد پس باید بالغ باشد و حاصل باشد
 و از او باشد و سلطان باشد و ظاهر
 باشد از آن که کرون و کواط کرون او و در حد
 و حدود نماید جایز باید کرد بلکه باید تفریز کرد
 و نیز باید که استخفاف بر حد حذف کند و باید
 و آن لازم است تفریز کردن در حد و در حد
 هرگاه بر حد حذف کند به در حد از او یا در حد
 یا یکی از حد میان خود را و او را حد باید بود
 چنان در میان حد حذف است به آنکه
 حذف است که بر حد حذف است و از آن

اگر کسی بپوشد به سبیل و ده دست
 باشد و بگوید یا سبیل و ده دست
 او را چنانکه در مثل زاکند و چنانچه
 در **کتاب** از سیاحت در شریف
 دست و درین صفت منیر چیدم است
که در میان بعضی از اعا و پیش است که
 مذمت این عمل پیچ نامشروع و در دست
 مریت در چهار سیاحت است و این که شریف
 حار اگر خواهی که در یک روز از آن
 نه چید و غیره که در بعضی از اعیان که اگر چار
 شود او را عیانت کند و اگر سبیل و ده
 او را شریف و او را این است که در ده

مریت

مریت که شراب و نه و عشر و عیز و در روز
 در یک شریف و ده سیاحت و ده دست
 سبیل و ده دست و ده سیاحت و ده دست
 سبیل و ده دست و ده سیاحت و ده دست
 و یک و ده سیاحت و ده دست و ده سیاحت
 که در ده دست و ده سیاحت و ده دست
 و ده سیاحت و ده دست و ده سیاحت
 او را ده سیاحت و ده دست و ده سیاحت
 و ده سیاحت و ده دست و ده سیاحت
 نیز مریت که شراب و نه و ده دست
 که کاران می آید و ده دست و ده دست
 یک و ده دست و ده سیاحت و ده دست

عالم و ملک و آدم و حیوان و جمیع موجودات
 بقدر کمال خود که است حیوان روح ایمان اگر چه
 او گشته حیوان روح حقیت ظهور در او
 مدلول میکند پس ترک نماز میکند و تقوی
 عالم میکند کافر شده اند این چنین است
 پس در روایت که فرمود که هر که می رسد به حق
 می رسد که به حق است بعد از آن که در حق
 رسید بر سر او غنی گوید و بعد از آن که بر سر
 شفاعت کسی که پادشاه جزوت گشته و او
 بن غیر بر سر او غنی گوید و نیز روایت که هر کس
 پادشاه غیر گشته و در قبول حق شود و نماز او نما
 چهل روز پس اگر در میان آن چهل روز مسیرونی

از بزرگ

این جا قیامت و اگر چه گشته قبول میکند تو به او را
 شیز در روایت که شراب خوردند و بدتر است
 از نادر که است و نیز اگر شراب بر سر او
 و نیز روایت که شراب خوردن بعد از مسیح است
 و در روایت گشته اند او مشی حق پرست است
 چنانکه در اخبار بسیار روایت و نیز روایت که
 شراب خوردن بدتر است از نما کردن و در
 کردن و نیز روایت که عادت گشته شراب
 عادات میکند عباد را و عادتیکه کافرت
 و عادات میکند مشرب است و نیز روایت
 که شراب شرک کافرت و نیز روایت که
 اگر کسی قطره از شراب در میان حق بریزد

حب پاک نشین و لایق او را میبرد آید
 نیز دوست که جایز نیست عداوت کردن شراب
 خورون در این کفر انداخته عالم در خیر که بر عالم کرده
 شفا قسم از نه اوده است و از او را در کفر آید
 و نیز دوست از عجبی که گفت سواد کرد
 از شراب عالم چیز عداوتی علیه است و از
 دوائی که او را شراب غیر کرده اند پس حضرت
 فرمود که جایز نیست خوردن آن بخل است
 دوست که از آن که بآن کلمه پس بگوید عداوت
 میکنم بآن بدستیکه آن بخل را میگوید
 و دوست خوک است و است و آنم و جان
 شراب عداوت شراب خوردن است بر آنکه شراب

الکلی

در استحقاق شراب بخور از برای خدا شریک
 بالغ باشد و عاقل باشد و مجنون باشد
 و این مستحق که مجنون باشد و باید که عالم باشد
 و در آن و عالم بود و آن که **سیستم** در کیفیت بود
 شراب خوردن است و آنکه ثابت شد شراب
 خوردن بپشاد و در مرد عادل است
 کردن بدوست در عالمیکه قسم میکنند
 متکلف باشد و از او باشد و مجنون باشد و بعضی
 او عادی جسیع کرده اند که اگر یکت عادل
 شاد و بدو شراب خوردن و عادل دیگر
 بخی کردن شراب نیز شراب خوردن ثابت
 میشود و اگر عالم شراب شاد و عادی بپشایع

نفس بر او ملود شود نیز اسباب حد لازم است بط
 اشغال غلبه بر حشمت در میان حد شراب
 ناز و لذت به آنوقت این عمل شایسته
 پیشکش مشاهیر ناز و لذت بر سر نه بر بدن
 خوردن در حالتیکه بر خیزد سیرت و احوال
 خواه شربت او برسد و خواه بسیار باشد او
 بگردی او و جوین او و مصلحتی باعث کشیدن
 او میشود و پس باین حد که این حد در حال ناز
 باشد نه در حال مستی **در حد**
 حکم شراب خوردن است بعد از جاری کردن
 حد شرابی را بر او شراب بخورد و ناز باشد و ناز
 جاری کردن حد شرابی را بر او اگر در مرتبه سیم

نیز شراب بخورد و اگر در حد سیم است که باید او را
 شربت و حشمت اندک در مرتبه چهارم باید او را
 شربت و دوریت که این احوال او باشد و
 در این حد حکم کشیدن شراب خوردن و در حد سیم
 حد از خوردن شراب در مرتبه حد شرابی را
 جاری بشود و چنانکه مشاهیر باین شد و اگر نوز
 شراب بخورد و پس باین حد شرابی را حد سیم
 از شراب هیچ نباید حد کافیت و کشیدن جاری
 شد نوز که مسلمان باشد خوردن شراب
 مسلمان باشد که در این صورت اگر توبه نماید باید او را
 شربت مطلقا در حد سیم مسلمان زاده باشد
 و اگر مسلم **در حد** از اسباب حد و ذوی حد

خواه بیشتر باشد ایستادن مثل یک
 بر یک بنده و یک باشد یا یک طفل یا یک کرم که
 آن مال را سپردن یاد و درین مقام نشاند
 چند نیست **تسلط** در میان شایعیت
 که در روز دست برت بر آن شرط است و در
 زمین صد و دوی که در دایره باشد و مایل
 باشد و مختار باشد و باید که در دایره تسبیح
 در سال چهار نفر باشد و عالم باشد که مال آن
 کسی است که تصرف در او کرده و آن او را باز
 باین طریق که همان کند که مال او است و اگر
 که باز به تصرف در آن و مانند اینها است
 که در دایره صاحب مال نباشد و بعضی است آنکه

ملک صاحب مال نیز باید باشد و این اونی است
 و باید که مال در آن باشد که محل حفاظت است
 بجهت عادت چون مسند و حق از بر باشد
 و باید که آن و زود محل مراب و ضایع نمید
 که مال از آن سپردن یاد و در دایره و دیگری
 در دایره ترند و باید که مال سپردن نمید
 نه اسکار پس هرگاه مایل و دوی کند و
 رت اول منو باید کرده و در ترند و در آن
 و ترند باید که در دایره و بعضی از چهار رت
 و در دایره است و بعضی از چهار ترند و
 کرده اند و بعضی از رت اول بر حکم ترند
 کرده اند و بعضی از چهار ولایت یکند که در

دوم نیز گفته باید کرد و معانی معنی از حساب
 مستبر و نیست که در مرتبه سیم باید بود
 یکشتیهای او در بر دنیا کو سنی تسبیح کرده اند
 که سر گشت او را میرانند تا اینکه در آن
 پایید و در مرتبه چهارم سر گشتی او را در
 فصل اول باید بود و در مرتبه پنجم علم
 و لغز را و در و چون حساب را احوال در دنیا
 سلاطین و ارباب احوال است که
 که در مرتبه اول معنی گفته بگفته است و در مرتبه
 در مرتبه پنجم تا و یکشنبه و در مرتبه
 پنجم از فصل اول گشتان قطع گفته
 و همچنین اگر در و از و دی گفته باید علم شرح

با لک

نیز شش گفته با پنج صلاح بداند و همچنین
 قطره و اگر شریک از مال شریک قدری بر
 و در و جان از آن نصف و حصه است
 و آن را باید باشد از حصه او بقدر ضابطه
 میان آن تا آمد آمد دست و آن از
 برای او نیست و همچنین اگر مال و در محفل غفلت
 تو و نباشد یا اینکه محفل را غیر دزد و دزد
 و مثل اینکه فعل را از یکدیگر بشکند و بداند
 ایضا جائز نیست بریدن این دست از دزد
 و همچنین اگر آشکارا بر دزد و غلبه و تسلیم
 او و بگوید حکم بریدن دست نیست و همچنین
 از دست کسی برهیدند یا اگر بدون مال غیر در دزد

اگر است بگویند صورت تعریف است
 است دیگر عالم شمس صلاح می آید و در او
 چه و میماند خلاف است و مستور است
 حکم جاری و در او دارند اگر آن را از پیش
 نشان کرده باشند و در محل خلافت که
 باشند بر وجهی که بدون سقش نشان شده
 باشند مانند نمایه **مستور** و در میان
 کوه و می گردان آن باشد جاری ساختن
 حد است به آنکه مالی که در وی گردان آن
 سرجب بریدن است و مانند است و در
 و نیاز است و نیاز عبارت است از چیزی
 خود و علوی سبک که میگوید که میگوید

چیز که بقیت آن باشد پس اگر در وی باشد
 بودن راجع و نیاز باشد و بقیت آن باشد
 جاریست بریدن است و در وی که آن را
 چنانکه اگر در آن بقیت راجع و نیاز باشد و بقیت
 باشد و در محل خلافت باشد جاریست بریدن
 است بلکه اگر از چپ ظاهر است چپ ظاهر
 چپ را چپ و در وی بریدن است جاریست
 چپ اگر از چپ چپ چپ بریدن و باید است
 او را بریده و بعضی از اخبار بر وی چپ که حکمی از
 مشهور است که کور است که اگر در وی
 درشت را در لیس که بر بالای درشت است
 در دو و جاریست بریدن است و در او

قلع بر است و اول قطع به است بعد از
 در هر دو حال و همچنین اندک اگر هست بگذارد
 به زودی بعد از آن سر را بالا بکشد چنانچه نیست
 بریدن دست و شل آن و این اوصاف است
 بر چند احوال لازم است و چنانچه است
 اگر توبه بکند و از هر یک از این چهارم در
 بیان حد و زودی کردن است به آنکه حد
 و زودی کردن آنست که چهار نخت دست
 است او را از رخ بر نه و کف و پست
 و اجام تا که نخت نزدیک است باقی بگذرد
 و اگر توبه دوم نیز زودی بکند پایی چوب او را
 متصل به پایی که نشان پایی چوب کشیده

نور

شبانه که دست دم است باید قطع کرد و پایی
 چنان پاشنه پا را باید پاشنه است و دو
 حتی تا در بعضی از استخوانها که میان پاشنه
 و شانه است و اگر در توبه تیسیم نیز زودی بکند
 باید او را از زندان مجس کرد تا ماهی که میرود
 و اگر مال غنله و افرایات کند مانع او از
 میال است و اگر در زندان نیز
 زودی بکند باید او را کشت و اگر صاحب مال
 در یکت ازین مرتبه مرافه بکند و آن در روز
 در توبه مالک شمع ببرد و اگر صاحب مال
 پیش از مرافه بقاطع حق نکرده بکند یا از قطع
 کردن در کند و حد قطع کردن ساقه میگوید

و آن اتفاق بعد از مرافعه و اتفاق بر سر پیر
 است باری که در بی درزا و شریفی درون
 مطلقا لازم است چنانچه صریح حدیث است
 و باید دانست که اگر در وی کفر افاق میشود
 میان آنها مدعی واقع نشود و بعد از این حدیث
 که در حدیث دیگر در آن باب است که اگر
 یک حدیث و نیز باو است که با وجود
 دست راست جایز نیست بریدن دست
 چپ هر چند دست راست مثل باشد و همچنین
 اگر دست چپ یا هر دو دست مثل باشند
 که لازم است که در جمیع احوال دست راست
 بر نه بلکه صحیح حدیث نیست که لازم است

بریدن

بریدن دست راست هر چند چپ نه باشد
 باشد مثل اینکه دست چپ او فاسد باشد
 یا بی حس باشد آن آن را باید برید
 و این حکم از مسعود است و بعضی گفته اند
 که اگر دست چپ نه باشد باید چپ
 او را باید برید و اگر چپ نه باشد باید
 او را پس باید کرد و اگر دست راست نه
 باشد در صورتیکه مرتبه اول در وی باشد
 باید لازم است بریدن دست چپ یا چپ
 چپ یا اینکه بحکم لازم نیست بلکه
 متیقن است تمیز کردن درین مسأله
 و تمیز کردن موعده است اگر نه در

دست راست پیش از دودی کردن است
 و اگر دست چپ در دست چپ باشد
 چپ جایز نیست بلکه در دست که تقریر
 نیز جایز باشد و الله اعلم بالصواب
 از اسباب حد محاربه کردن است با
 مسلمین چنانکه خداوند عالم شمرموده است
 اما بر آن الذین یحاربون الله ورسوله
 فی الارض فذللوا اولئک اولئک یستحقون
 القتل ویدیم واربکم من مخالف او یقتل
 من الارض وذلک لهم فی الدنیا وبعث
 فی الاخرة عذاب عظیم اما الذین تارکون
 قتل انفسهم فاعلموا ان الله غفور
 رحیم

۱۰۰

یعنی کتب فی حد محاربه سیکند قتل
 الظالمین بدون یا جنگان خدا و رسول او
 کایمان آورده باشند و محاربه ایشان
 مثل محاربه خدا و رسول است و سبب
 در زمین کفر و کینه بر آن ایشان
 که ایشان را نکند یا او نکند بدست
 باشد آن یا نکند دست و پای ایشان را بکشد
 یکدیگر قطع کند مثل اینکه دست را
 و پای چپ ایشان را بکشد یا نکند ایشان را در
 کینه از عباد و یحیی که در عبادت او نکند
 که اگر پیش از تسلط بر ایشان توبه نکند
 که درین صورت حد ماضی میسر هر چه

اینست پس درین مقام نیز خدای
مطلب اول در بیان توفیق محاربه شد
 بدانکه محارب کسیت که اسلحه از قبل نگیرد
 و مانند آن بگویند و سبک نیز مثل شمشیر
 بجای نمی آید باین که کرده اند و در
 و آن را بر سر کرده و دست و شمشیر
 و در آید و آن در میان پا و دست
 در روز از برای سبک سلیمان را بر سر
 و افتد مال ایشان و خود ایشان نماید
 قصد هر دو لب و سر قیامت میان دو
 و منیف و اهل شمشیر و برادر بگویند
 و قیامت میان مرد و زن چنانچه سید

در آن

علیه آفرین و این را حشید کرده است
مطلب دوم در بیان کیفیت ثابت شدن
 محارب بر کوه دست و انداختن میوه محارب
 کردن به شهادت و در مرد و جادل و با
 کردن و در حربه یا یک تره چنانکه مشهور است
 در صدد است که کشنده بالغ عاقل باشد
 و در قبول کردن شهادت منافی از همت
 را که همه اینها را عمارت کرده اند از
 بعضی دیگر مدافعت است و مشهور و عدم
 قبول است هر چند تعرض مال خود که عمارت
 برده اند شود و این صریح حدیث است
 و قوی است **مطلب** سوم در بیان حدیث

بداند که عمارت نیست که او را بکشد یا اینکه
 او را زنده و او را بکشد تا اینکه میرند و اگر
 جمع میان کشتن و او را زنده کردن لازم
 باشد اول باید او را کشت و بعد ازین او را
 بکشد یا اینکه دست راست او را بکشد
 چپ او را قطع بکشد یا اینکه او را از
 بدنی بیرون بکشد و بکشد و از آن بکشد
 و بکشد و بکشد تا اینکه او را بکشد یا اینکه
 میرد و بکشد و درین حکم نیست و لیکن عمارت
 کرده اند و در بکشد این عمارت را بکشد
 یعنی حاکم شیخ است و او را در عمارت
 ساختن هر یک از اینها بر هر یک از عمارت

و دنیا

چنانکه عمارت است و از متقین است و اگر
 متقین هم و عمارت را بر هر یک است یا اینکه
 بر وجهی است و این طریقی که اگر عمارت
 قبل کند او را بکشد و عمارت را کرده
 متقین عمارت کنند و الا باید از بدست
 خدا الهی او را کشت و اگر کسی بکشد
 و مال او را بکشد و باید بدین مال را بکشد
 از او گرفت و دست راست و چپ او را
 برید و بعد ازین او را بکشد و او را
 بکشد و اگر مال او را بکشد و کسی را بکشد
 دست و چپ او را بکشد و او را
 بکشد یا بدست و او را بکشد و او را

مال باید کرد خصمان باید کرد و از بده سپردن
 باید کرد و اگر ترساند و هیچ کار نکند از بده سپردن
 باید کرد چنانکه از بعضی حکمی است بکند او را
 جماع نشود کرده اند و بعضی گفته اند که اگر
 کسی را بکشد او را باید کشت و هرگاه کسی را
 بکشد و اند مال نیکند او را باید کشت
 و او بخشد باید کرد و اگر از مال بکند و کسی را
 نکشد دست راست و پای چپ او را
 باید برید و اگر ترساند کسی را و کار نکند
 او را از بده باید سپردن کرد و بعضی گفته اند
 که در صورت اند مال بدون کشتن نیز حد
 او برین کردن است و بعضی گفته اند که اگر

کسی

کسی محارب را بکشد از برای حشد مال کشتن
 کشتن او و هرگاه از برای ضرر وین بکشد
 اگر در شجره بکشد یا در آفتاب بکشد
 یا در غنای بکشد یا در بیکند و بعضی گفته اند که اگر
 محارب خجاست برساند و در محارب جان
 شست و غنای مسلح و اگر ترساند و خجاست
 ترساند باید او را از بده سپردن کرد و اگر
 ترساند و اگر خجاست برساند و در محارب
 باید کرد و از بده سپردن باید کرد و اگر
 مال اند بکند دست راست و پای چپ او را باید
 برید و از بده سپردن باید کرد و اگر بکشد
 و غرض او کشتن باشد نه اند مال بسیار

در قصاص چنانچه در یک کشتن یا در یک کشت و بر کلاه
 غرض او انداختن مال باشد باید او را کشت و اگر کشته
 کرد بعد از کشتن و اگر دست برده انداختن مال
 نکند باید دست و پای او را برید بر وجهه کلاه
 و از یکدست بریدن باید کرد و اگر جراحت
 رساند و بکشد اول قصاص باید کرد و در
 جراحت رسانیده و بعد از این باید او را کشت
 و او را زان کرد و اگر جراحت رساند و دست
 بزود انداختن مال نکند او را نیز باید جراحت رسانید
 و قطعید او را باید کرد از باب قصاص اگر
 دست چپ را قطع کرده باشد و بعد از این
 دست راست او را نیز برای انداختن مال و اگر

دست راست را قطع کرده باشد دست راست
 او را از جهت قصاص باید قطع کرد و پای چپ را
 از برای انداختن مال و قول قول در نهایت قوه
 و احوط است که اگر کسی را بکشد حدی را که کشته
 باید و اگر شک مکروهی که دفع او موقوف
 بر کشتن او جایز کشتن او اگر بفرمان کردن و
 زدن و مانند اینها دفع او ممکن نشود بچنین
 اگر کسی بخوابد یا غیر از آن غل یا شروع بکند
 و از زن و غیر بخوابد او را از خود دفع بکند و
 دفع او موقوف بر اتفاق او باشد جایز است
 کشتن او پس حکم ایشان در مجرای حکم جاریست
 والله اعلم **فصل** از اسباب حد

کردن چارچوبت و درین مقام چند بحث است
اول اینست که ثابت میشود این عملی است
 بشهادت دو مرد عادل یا بقرار کردن
 دو مرتب یا یک مرتب علی الاطلاق و
 اخیر هم که هر یک کنند و با بید تعزیر که معتقد
 بر حکم شرعی صلاح بداند و پست و پست
 تا زمان یا صد تا زمان یا یکشتن علی الاطلاق
 فی تقدیر لانی علی التقریر **سیم** که بخوابی
 که او را و طری کرده است اگر خبری باشد که منقضی
 خزون است چون کوفته و کاو مرده میشود
 گوشت او و شیر او گوشت دیگری که از او بمل
 باید پیشتر او کشتن اینچنان و سوزاندن

ان لازم است و قیمت روز و علی باید تصدق
 مال بده اگر مال خود و اعلی باشد و اگر مشتبه
 بشد و نصف میکنند و بقره تعیین میکنند که
 موطوع در میان کدام نصف است و بچنین
 قرار میزنند تا اینکه یکی باقی بماند و بان حکم
 مذکور را عمل میکنند و اگر مستحق و از آن
 حیوان سوار شدن است چون اسب و غلام
 و الاغ قیمت آن را صاحب مال میدهد و آن
 حیوان را از بلد این عمل متبج برون میکنند
 و میفروشند و بوطع اینست که قیمت آنرا
 تصدق بده چنانکه بعضی فایده چند رو
 کردن آنرا بر طری فایلی از وجهی نیست **فیم**

از اسباب جدا و علی کردن زینت که مردم
باشند بدانکه اگر آن زن زن او نبوده باشد
معدود ثبوت این عمل مشروط به چهار شرط اول
به اتفاق خدا و معاشر است اما در هر دو
یک گشته و اگر زن او بوده است تقریر لازم
و همچنین لواط کردن با کسی بعد از مردن او
حکم لواط کردن با زنده است **فصل چهارم**
از اسباب جدا است شهادت یعنی پروردگار
او و زن منی از ذکر خود بدست خود یا سایر
اعضای خود یا اعضا غیر خود که ممالی بر او نیست
و حد این عمل مشروط بر ثبوت آن نهاده
و مرد عادل یا دونه است اگر غیر است معتبر که

که حکم شریع صلاح میدهد و باید داشت که هیچ
این اسباب شریع قطع بجز خوف تعزیر
قطعی و سایر چیز دیگر افاده قطع میکند بجز
آنست شود و علامت دین با سبب ملامت باشد
و نه لواط و نه تعدد الدائم **باب دوم** در بیان
احکام قصاص است و درین باب چند فصل
فصل اول قصاص مجازیه است از سبب آن
و ملاقی کردن بثل خایت و اونی که از خایت
مساده از کشتن و بریدن اعضا و زخم زدن
و زدن چنانکه مملکت عالم منور است یا
اینها الذین منوا کتب لکم القصاص فی القتل
انحر یا تحرر العبد بالعبد و اناسی و اناسی و غیره

ان القس القس والعين العين والاف
 بالاف والافون بالافون والافون
 وخرج قصاص **فصل** **م** قصاص برده
 قسم است اول قصاص کردن بکشتن
 و سبب آن آنست که عدا باشد کسی را
 که جایز باشد کشتن او عدا و یا سادی بود
 ان بقول قاتل هر اسلام و از او بود و
 سایر شرایط که خواهد آمد **فصل** **م** قصاص کشتن
 بیک کشتن چون کشتن چشم و کور کردن
 آن در بدین دست و مانند آن و زخم زدن
 و زدن و مانند آن که شخص خایب رسد
 عمل آورده است **فصل** **م** قصاص بر خنجر کشیدن

اول قتل عمد است و آن عبارت از کشتن
 یا قصاص کشتن هر چند بالحق باشد که غالب باشد
 کسی را یا کشتن شخصی بالحق که غالب گشته است
 هر چند قصاص کشتن ندانست باشد بلکه قصاص
 زدن بدو کشتن و شمشیر او را قطع کردن
 خلاف که سید تا در هر آنکه کرده است
 و از کتاب غیه دعوی اجماع استاده است
 هر چند بیدن این قسم را بقتل عمد و شمشیر
 مناسب است و لیکن این تمیز مستلزم است
 که قسم قتل چار بوده باشد که یکی عمد
 و دیگری عمد شمشیر است و دیگری خطا عمد
 و دیگری خطا شمشیر است و طایفه عمد است که

هتاسم سپاسند که قسم و قسم قسم جدا
 نیست بلکه اقل در حد است و لیکن اگر قسم
 دیگر باشد حکم قتل عمد بر جاری میشود علی الاطلاق
 هر چند مصداق کردن بر حد وین صورت دارد
 حیث که انوط باشد بید و نیست که اندک
 شخصی را در آتش سوزانند که این شخص را در آتش
 سوزانند بجز در مورد اندک اش در باری که با او
 فرود یا پیش شیر که در آتش بکند و اقل در
 قتل عمد است و همچنین اگر کسی را جرح کنند
 بر کشتن شخصی و انحراف بالغ قاتل باشد حکم
 بر شخص قاتل است و عاقل باشد همچنین اگر شخصی
 امر بکشد کشتن کسی باید قاتل را کشت و اگر کسی را

باید

باید حبس کرد تا یک مبر و حکمی از میان شه
 یا خیرین است که اگر نام درنده اکر شده
 باشد چنین است و لیکن در بعضی از اخبار
 دارد شده است که در صورت باید اقرار
 و بده را حبس کرده اند **فصل** در قتل خطا
 محض است و آن عبارت است از کشتن شخصی
 کسی را بدون اینکه قصد کشتن او و زدن
 او باشد بلکه قصد زدن یا کشتن
 حیوانی و شمشیر باشد یا کسی دیگر است
 کشتن یا شخص مقول بر خورده باشد و او را
 کشته باشد بدون قصد و در حکم قتل خطا
 قتل عمد بالغ و جوان که در صورت لازم است

اندوه از عاقل چنانکه خواهد آمد **مصلحت** قتل
 خطا و تیرگی است و آن عبارت است
 کشتن شخصی را با بی گناهی کشته باشد
 و لیکن قصد قتل داشته باشد بلکه محض قصد
 زدن بدون کشتن داشته باشد **مصلحت**
 شرعیه قصاص کردن در کشتن پنج امر است
اول امانت که قاتل و مقتول ساهای باشند
 و در از او بودن و ندیده بودن پس از او را
 سبب نکند بلکه حقیقت و در کشتن
 ندیده را باید بداند و لیکن مرد از او را سبب
 از او نکند بدون رد و سبب زن از او
 و لیکن باید و ارشاد است که مقتول که قصاص

میکنند

میکند نصف و اگر مرد را در بکشد و ارشاد است
 مرد قاتل و همچنین زن از او را سبب زن
 از او مرد و از او نکند بدون رد و
 از او را سبب از او نکند اگر زن از او را
 از او را نکند باید او را کشت و نصف و
 مرد را باید بکشد آن مرد او و خطا هر است
 که چیزی نباید و چنانکه تصریح برین کرده اند
 یعنی از او را نیز بعضی گفته اند که مقتول حقیقت
 سارا را باید نکند و همچنین ندیده را سبب
 ندیده نکند و اگر از او را سبب نکند و ندیده را
 سبب نکند و اگر از او را سبب ندیده و در کشتن
 و حقیقت ساهای باشند یا اینکه قاتل نکند

یا مطلقا یا کما ظاهر اطلاق اول و ثانی
 بسیار است و صیغ بعضی است بابر آنچه
 که حکایت شده و بسکین چیست یا کردن
 و در این صورت محال که کردن بر او نکند
 و باید آنسکه که در صورتی که قاق را خاص
 نباید کرد علاوه بر او آن قیمت متعادل است
 قریب کردن آن قائل بقدر که حکم شیع
 صلاح بداند و نیز لازم است بر قائل کفار
 و او آن باین طریق که یک بنده آزاد کند
 یا آنکه ده ماه متوالی روز و کبریا نکند
 سکین را اتمام کند و همچنین بنده نبوی
 بکشد و در صورتیکه بنده مالک با عذر

بر نگاه بنده آزاد و بکشد و در متعادل
 آشیانه از آنکه که آن قائل را بکشد یا
 آنچه او را بنده خود قسار و بکشد یا آنکه
 قیمت او را از آقای او بکشد و او را
 آقای او بسیار است و محسن اگر
 بنده از او بر اجروح نماید و وی آن جز
 بعد از قیمت آن بنده باشد انخرج محض
 و خاص کند یا آنکه آن بنده را بنده خود
 قسار بدهد و در صورتیکه در هر جز
 کمتر باشد از قیمت آن بنده لغبی
 آنکه که آقای آن بنده آشیانه دارد
 که از شش جراحت را بدهد و بنده خود را

در آنچه خواهد داشتند باید باشد بر مرتبه
یا نه و بعضی گفته اند که قتل ارباب باید
بداد و مکرور در حدیث است که افعای
آن چند در شش جهت و باید بدید که
باید آن بدید بعد در جهت مال آن
مخرج است و باقی مال افعای او است
در جهت است که قاتل و قاتل مساوی
باشد و در این پس سلطان را باید
کافر باید گفت چند آن کافر دمی باشد
آن بود و نصاری علی الاصح بی کفر
مادت آن سلطان بر کشتن کافر
باشد و در حدیث که قاتل مجاز باشد

چنانکه

چنانکه حکمی از اکثر است و بعضی بر اس حکم
او مای اجماع کرده اند و بعضی چنین
بره جبهه اطلاق نیز شامل این نوع می باشد
و سید است و قدس سره و تصریح کرده اند
که در این مسئله حدیث و سیر
صورت قتل خاص کردن باید زیادتی
در سلطان از کافر را بورد آن سلطان
را و باید دانست که دمی را باید دمی
باید کشت بر حدیث ایشان مختلف
باشد و همچنین بیک دمی و سیر
نصف دمی و دمی را بورد او از مال دمی
باید رو کرده و هرگاه دمی سلطان را کشته باشد

باید آن قومی را مال او را ببرد آن سلی
 و او را ایشان مجیزه میان کشتن آن و
 و بنده قتل را و او را او اگر مشا کشتن
 اسلام بنیاد و باشد و آن متعین است
 کشتن او باید که کشتن آن بنده قرار و او را
 پس درین صورت جایز نیست
 ظاهر حدیث اینست که قومی را مال آن
 و می مال ایشان خواهد بود و حق و صادر
 صورت بنده قرار دادن و لیکن
 اینست که مقداری که مایه اقامت میان
 و به کافر ذمی و دین مسلمان است آن را
 بر و در آن و مایه را ببرد او را و بکند و نیز

احوط نیست که او را و صاحبان ذمی را
 بنده قتل را ببرد چنانکه قوی بسیار
 از اصحاب که از حدیث ایشان سید است
 برین است **شرط** است ایست که قاتل
 بر و قاتل نباشد زیرا که هرگاه بر و قاتل
 باشد او را نباید کشت و لیکن باید او را
 قتل کرد و دین کفار و غیر باید بداد
 هرگاه بر و قاتل باشد پس باید کشت و
 اگر مایه بر و قاتل باشد یا بالعکس یا سایر
 پس قصاص کردن جایز است مگر
 حد پدری که درباره قصاص کردن او
 اشکال است **شرط** چنانکه ایست که

در قصاص کردن کسی که قاتل عامل باشد
 باین طریق که عامل باشد زیرا که برگاه
 قاتل و براند باشد قصاص نباید کرد و
 همچنین اگر قاتل نابالغ باشد بلکه
 عامل ایشان و براند باشد چنانکه خواهد آمد
 هر چند در بعضی از اخبار و روایات نابالغ
 کرده سال شده باشد ولایت دارد که
 باید قصاص کرد و همچنین اگر قاتل
 او بعد از پنج و چوبی شده باشد و لیکن
 اول اصرح است و اگر عامل و براند را
 بکشند نیز قصاص نباید کرد و لیکن اگر
 کشتن او از جهت دفع از خود نبوده و عمد

باز

یا ششید بعد بود باید آن عامل و براند
 و اگر خطا بود و براند آن عامل است
 چنانکه خواهد آمد و اگر کشتن از جهت دفع
 بر او چیزی نیست و همچنین اگر قاتل نباشد
 بود قصاص نباید کرد و در رد خلاف است
 و ظاهر اینست که مجاز است قصاص کرمان
 و بعضی از اخبار ولایت میکند که در
 برگاه است و اگر عامل نباشد است باشد از
 قاتل او باید دید و او **مستقیم** نیست که
 مسئول محض اقدم باشد یعنی کسی
 باشد که مجاز نباشد کشتن او زیرا که برگاه
 مسئول کسی باشد که کشتن او مجاز باشد

چون محارب یا قاتلی که قصاص کردن
 او جایز بود مانند اینها قصاص از سر است
 کشتن میت و الهی **فصل** در بیان کیفیت ثابت شدن قتل است
 که بپایان قصاص کردن است به آنکه قتل
 موجب قصاص کردن ثابت شود و چنانچه
 امر اول است اگر در آن بالغ از او عتقا
 خواهد بکشد مرتبه باشد و خواه بکشد
 و بعضی مخصوص کرده اند بصورت تکرار
 باین طریق که دو مرتبه اقرار بکند
 چه است باین طریق که دو مرد عادل شهادت
 بدهند بعد از قتل عدا و اما اگر یکیت

عادل

عادل شهادت بدهد و یکیت قسم یا دعت
 یا دعت عادل یا یکیت مرد عادل شهادت
 بدهد پس ادا آن خلاف است و اگر
 است که در یک مرتبه مثل قتل خطا و اگر کسی
 قسم بقتل دهد بشود و اقرار نه شود و اگر در
 صحنی که جمعی بقتل آن عمل کرده اند
 و شش نفر باید اقرار جمعی کرد پس
 اقرار نه کرده اند معضای آن عمل خواهد
 کرد و اقرار باید او را در هر یک و همچنین اگر
 شخصی را بکشد و او عاقل باشد که آن مقول را
 دیدیم که باذن من زنا میکرد اگر اقرار
 کند کرد او را باید کشت و اما او را باید کشت

سیم قمار است و آن عبارتست
 از نشانی گرفتن میوه و برهنه خواندن
 و این در حقیقت که شخصی را گشت میهند
 در مومنی و مانند که قائل او گیت و باور
 و مانند است نشود که قائل گیت و باور
 او قمار کند بر یک شخص یا بیشتر که او قمار
 یا مقرون بودن او قمار او بهرست کردن
 عبارت است از اماره و نشانی که
 آن از برای حاکم شیخ منظمه حاصل شود
 بر است گفتن مدعی و این امارت را
 لوث میگویند چون ببیند قوه منظمه است
 و لوث عبارت است از قوه خفا که نصیحت

بر این در دیار من شده است و کیفیت
 تحقق لوث و امارتی که موجب حصول
 منظمه است چنانکه نصیحت بر آن شده است
 است که آن مقبول در خانه قومی یا محله
 ایشان که عبد باشد از جمله بزرگ یا قریب
 ایشان و میان مقول باطل امان و شمنی ظاهر
 بوده باشد یا اینکه میان دو قریب
 شده باشد یکی از آنها را دیگر باشد
 از برای تره یکتر است مگر آنکه دشمنی با او در
 ثابت باشد که درین صورت لوث
 از برای دور تر است و اگر مساویان
 و مقول با هر دو قریب مساوی باشد لوث

اندر ای هر دو ثابت است و در دیگر
 تفاوت در روشنی نه باشد باشد
 و همچنین لوث ثابت است در صورت
 کسی با جابجایی داخل خانه نبود از جهت حاجت
 یا این که همان ایشان نبود و ایشان از
 مشرق نشوید و او در کشته میاید و همچنین
 اگر شخصی کشته شده باشد و در نزد او کسی
 بوده باشد که دست او بسته باشد
 که او در آنجا باشد لوث در حق او ثابت
 است اگر چیزی دیگر در نزد او نباشد
 که موجب شبهه شود چون در نهاده شده
 آن اگر احتمال بود که آن است کس نمیخواند

اینها باشد و آلا لوث در حق او نیست
 مثل ایت شهادت دان یک نفر
 ماول یا بنده یا زنان که اینها نیز موجب
 حصول میباشند اما شهادت اطفال
 و فاسقها و ابله و مزبور چون بود و نصاری
 پس در آن خلاف است و محکم از
 شهود است که لوث اینها واقع میشود
 و اگر آن معقول و در میان کشته شده
 باشد یا در باز او یا در جنگ گاه یا
 محل جمعیت پس در آن صورت لوث
 نیست بلکه و نه آن از میت المال است
 و حاصل کلام اینست که قمار مخصوص است

بعد رست که لوث ثابت نبود بشاوه
 یک یا پیش او که گشته شده
 در کس قوی یا در محله خدا کانه که غیر از
 آن داخل آنقدر نشود و مانند اینها چنانکه
 ذکر شده است و شبیه حاصل شود
 بسبب او عارض می علیه غایب بودن
 در زمان قتل یا قسم یا در کردن بران
 یا سهم کردن شد مقتول یا باین طریق
 که بگوید یکی از دو نفر را یا بیشتر را در میان
 موضع مظالم گشته است و مانند اینها
 زیرا که هرگاه لوث ثابت نشود و حاکم
 سایر و عموما را دارد و باینکه که مستر

باید یک قسم بخورد و قسم یا به عییت
 اما در صورتیکه لوث ثابت باشد قسم
 باید می است و آنچه که مشهور است که لوث
 بلکه فی الواقع بلا اشکال است نیست
 که در صورتیکه او عارض قتل عمد کرده شود
 چنانچه قسم باید یا کرده شود و محلی از
 این جنس است که در صورتیکه یک
 شد به شهادت بدید باید می بخ
 قسم یا کرده شود و اول اصح است
 و اگر قتل قتل خطایا شبیه بجای باشد
 پس در آن خلاف است معنی گفته اند
 مثل قتل عمد است در بودن قسم چنانچه

مرتبه و بعضی گفته اند که میت و شیخ
 و مرتبه باید قسم یا و کرده شود و این ۱۲
 کیفیت قمار است که مدعی و قوم او که
 مدعی باشد بعد از سوختن باید بخوابد
 یا و بکند که فلاکس فلاکس را گشته است
 و اگر عدد ایشان از چاه کمتر باشد یا یکی
 چاه نفر باشند و لیکن هر قوم مدعی
 یا بعضی ایشان قسم یا بگشاید بیب
 علم دشمن یا غیر آن باید مدعی که قسم
 یا و بکند تا چاه مرتبه و اگر بعضی با او
 مراعات باشند باید بخوابد و رانست
 برایشان کرده و هرگاه مدعی و قوم او قسم

۱۲

نموده باید مدعی علیه و قوم او قسم یا و بکند که
 یا این مقول رکنه ایچ و منید ایچ که قاتل او
 گشت و هرگاه عدد ایشان کمتر از چاه
 باشد باید قسم را بکند و بکشد یا یکی
 چاه قسم تمام نبود و هرگاه منکرین
 مقول بکند قسم یا و بکند پس در آن
 خلاف است محاربه سید است و عدد
 سه این که باید حاکم شرح حکم بکند بر کرب
 چنانکه از اکثر محاکمی است و بعضی گفته اند که بکند
 و قسم بر مدعی کرده و اول قوی است
 و باید دانست که چنانکه قمار در قتل
 جاری میشود همچنین در قطع اعضا و

و جراحات پیر جاری می شود و در صورت
 نشت و سیکن در عدد قسم معلوم
 زیرا که بعضی گفته اند که اگر آن عضو بر باد
 آید و یا بقدر و بیکل باشد چون ذکر
 زبان و ریه و ریه و غیره خواه قسم باید
 یا و گفته و بعضی گفته اند که شش فقر باید
 قسم یا و گفته و این قوی است چنانکه
 مختار سید رضا قدس سره است پس
 اگر نمی شش فقر باشد هر فقری
 قسم یا و می کند و اگر کمتر باشد یا و می کند
 بعضی از آنها یا و می کنند ایشان غیره می باشد
 داشته باشد از قسم یا و کردن نمی

شش مرتبه قسم یا و می کند و اگر نمی
 قسم یا و کند مگر با قوم او اگر باشد
 و قسم یا و کند شش قسم یا و می کند
 یک فقر یک قسم و آن مگر شش
 مرتبه قسم یا و می کند و هر صورتی که دنیا
 کمتر از دین نفس و حیات قسم در آن کمتر
 بقدر ارعادت باطن و وید باشد که
 یک و ستر ایراد قسم باید یا و کرد
 بر قول شمار و نصف خواه قسم نباشد
 قول دیگر باید یا و کرد و اگر یک فقر
 قطع کنند یک قسم باید یا و کرد و همچنین که
 جراحی باشد که دنیا آن شش وید علی باشد

قسم آن گشت شش قسم است که
قسم باشد و برین سوال است سایر
احوال و قسم و کیفیت مدفن مقدار
ویر و تفاوت میان قسم ویر بعد ازین
خواهد آمد باشد و الله تعالی **مصلحت**
در بیان احکام قتل است و آن چند است
اول اگر بعد از ثابت شدن قتل و بخت
و ارث در یک نفر از ارث متعلقه
بر خصاص کردن و احشایار ندان و کینه
رضای قاتل ویر بگوید علی الاشبهه الا قوی
و بعضی گفته اند که اگر فراموش ویر بکند و چوبه
بر قاتل ویر و دادن داین قوی ندارد و

بر کلاه و ارث و قاتل بر خصاص ندارد
بهیه صحیح است و در جواز خصاص کردن
بدون حکم حاکم شرع یا علم و ارث قبل
اختلاف است و احاطه نیست که باقی
حاکم شرع خصاص نماید و اگر و ارث
مستند باشند پس اگر جمیع اعیان بکند
در خصاص کردن و یکی از ورثه را یا غیره
وکیل بکند در استیفاء حق جایز است
خصاص کردن درین صورت ملاک
و اگر بعضی از ایشان بخیر باشد که خصاص بکند
بدون اذن دیگران پس در آن ملاک
و اصح اینست که جایز است و لیکن

باید هر من حد و میزان و به ایشان به
 و احوط نیست که با قیاس تمام
 کرده شود و اگر بعضی نخواهند که قیاس بکنند
 و بعضی بگویند مستند به اشخاص که ارا و
 بر قیاس کردن و ارا قیاس بکنند و بکن
 باید بعد از حد آن بعضی دیگر و دیگر و دیگر
 قائل که مقول شد و چنین است حکم انصاف
 که بعضی عقد بکنند و بعضی ارا و قیاس
 داشته باشند یا یکی بعضی عقد بکنند
 بعضی و به الله نمایند و بعضی ارا و قیاس
 داشته باشند و اگر بعضی از و را میسر
 و بعضی کبر قائل ظاهر اجابت است از باب

آن کبر که قیاس بکنند و بعد از حد صغیر
 و باید و احوط و اولی است که تا خبر باشد
 قیاس کردن تا زمان بلوغ و در
 صغیر و مثل اینست حکم انصاف که بعضی
 مجنون و غایب باشند و اگر در این
 حد و تمام صالح بدین نمایند اولی است و به
 است ارا و است که هرگاه قائل قرار
 بکنند و میسر و پیش از تسلط یا قیاس از
 برای قیاس کردن پس در آن حکم
 بعضی گفته اند که هیچ چیز لازم نیست به
 است که لازم است که ازال او اخذ
 نمایند و اگر مال نداشته باشد باید از

استر بار او اخذ نماید الا قرب
 قاتل اقرب و اگر اقرب باشد بر او
 لازم است که در مقتول را بدو برین
 حکم بعضی اوقات اجماع کرده اند چنانکه
 نقل شده این قول اقوی است
 اگر بدون قرار قبل از قصاص کردن قاتل
 ببرد و خطاب بر او لازم نیست **سیم**
 است که هرگاه یک شخص ده نفر را
 بکشد خواه در یک وقت بکشد
 و خواه بر وجه تفاق بکشد جایز است
 که اولیا مقتولین آن قاتل را بکشند
 و جایز است که هر دلی هر مقتول را بکشد

ام

اخذ نماید و اگر بعضی بخوف نمایند بدون
 اخذ مال جایز است که باقی قصاص کنند
 بدون هیچگونه رویه بر ایشان لازم
 باشد و همچنین جایز است که دیگران
 حتی خود را مصالحه کنند بدیهه و اگر
 بعضی مطالبه رویه نمایند و بعضی اراده
 قصاص کنند پس در آن اشکال است
 و معضای اصل عدم تلف بر مطالبه رویه
 بعد از کشتن **چهارم** است که هرگاه ده
 مقتول بر قاتل چیزی بزنند که سبب آن
 کتان بکند که او را کشته است و آن قاتل
 بسبب آن ضرب کشته نشود و صحیح شود

و بعضی گفته اند که جایز است که وارث
آن قاتل را بعد از این بکشد و لیکن این
قاتل او را قصاص نکند از وارث بثل
عمل سابق یا اینکه متارکه نماید و
بعضی گفته اند که اگر عمل سابق وارث علی
بوده که جایز بود قصاص کردن با آن
عمل چون شمشیر زدن جایز است که
آن قاتل را بکشد بدون قصاص بثل عمل
سابق و اگر علی بوده که جایز نبود قصاص
کردن با آن عمل چون زدن بصلب و سنگ
و مانند اینها جایز است که متارکه نماید
و هر یک حق خود را در همین دو گیری ترک

کند و عفو نماید و جایز است که قاتل از
وارث قصاص نکند و بعد از این بکشد
او را بکشد و این اولی است **حکم**
است که هرگاه مرد و مقام عفو بکشد
شخصی را که دست او در بریده باشد
از برای قصاص علی و لیکن باید برای
عفو کرده باشد جایز است که وارث
و مقتول دست بریده آن قاتل را بکشد
و لیکن باید بنا بر روایتی رد و رد و ستر
وارث قاتل نماید خواه قتل کشیده
و دست خود قاتل باشد یا غیر او و بنا بر
آنچه می گویند که محلی از مشهور است و مصداق آن

اولی واجب است و اگر دست مقول
 باشد و باشد از جهت آسمانی
 یا مانند آن که سبب آن اخذ دیده کرده
 باشد جایز است که در دست مقول
 عامل را بکشد بدون رد دیده دست
 ششم است که هرگاه جماعتی باشند که
 سلامتی را بکشند جایز است که
 در دست مقول بکشد و بکشد
 زاید بر دیر کیفیت را بدارد چنانچه
 نماید و جایز است که بعضی را بکشد
 از دیگران اخذ دیده نماید بقدر حد ایشان
 و اگر آن بعضی شیر از یکی باشند باید

بدر

بعد از رد دید از خجایت ایشان بدارد
 ایشان را و نماید چنانچه در دیده بود
 که از قلمین اخذ نموده است **چشم**
 است که هرگاه شخصی طلبه و عمدا کسی زخمی
 و خجایتی رسانیده باشد و انجایت
 باعث هلاکت شود و ممکن قتل نفس
 بدون قصاص باشد و اگر او را جراحی
 باشد و بعد از آن کس را بکشد پس
 و جوار قصاص کردن انقضای کشتن
 بعد از آن خلاف است بعضی گفته اند
 که مطلقا داخل نیست بلکه بر قصاص
 جایز است و بعضی گفته اند که بغیر از

قصاص قتل و کشتن جایز نیست و بعضی
 گفته اند که اگر از یک زن قطع عضو
 قتل نفس برود و واقع شود پیش از کشتن
 جایز نیست و اگر از یک زن
 جراحت یا قطع عضو حاصل شود و از روی
 دیگر کشتن متحقق شود و قصاص جایز است
 و این اقوی است و مصالحه اگرچه
 قصاص محض اولی است **ششم** اگر
 برگاه دو زن یک مرد را بکشد
 جایز است که او را قتل مقول برود و
 بکشد بدو زن را و بگوید جایز است
 اگر یکی را بکشد و از دیگری اندوه بگیرد

و نیز

جنایت او نماید و هرگاه پیش از دو زن
 یک مرد را بکشد جایز است
 که او را قتل مقول برود و بکشد و بگوید
 بر دو زن را بوار است تمام زنان
 هرگاه بعضی را بکشد باید و میکران بقدر
 جنایت خودشان و به بجهت و هرگاه
 یک مرد را از او یک زن را بکشد
 مسلمان را بکشد جایز است که او را
 قتل مقول برود و بکشد پس یک نفر یا بیست
 و یک قتل را بوار است مرد قاتل را و نماید
 و بعضی گفته اند که آن نصف و به راس
 و او را قتل مقول برود و زن الما باید قیمت

نماید و هرگاه وارث مقبول مرد قاتل را
 بکشد باید زن قاتل نصف عیبه وارث
 مرد قاتل چیده و اگر زن را بکشد از سراسر
 وارث اترن چیزی نیست ولیکن باید
 مرد قاتل نصف عیبه را بوارث مقبول
 رونماید **پنجم** است که هرگاه بنده و
 از او یک مرد از او را بکشد پس بعضی
 گفته اند که جایز است که وارث بر او
 بکشد و قیمت بنده را با او آورد و نماید
 و جایز است که از او را بکشد و او را
 بنده بخیر و در جسم که هر دو یکی از آن
 بخورد و نیم و یک عشر بخورد از لقمه عیبه

بوارث رونماید است که بنده را بوارث
 بکشد و جایز است که بنده را بکشد و درین
 صورت اقای بنده و سلفی بر شریک از او
 ندارد و بعضی گفته اند که نصف جایز است بر
 از او است و نصف دیگر بر بنده پس
 اگر وارث مقبول هر دو را بکشد نصف
 عیبه از او را باید بوارث او رونماید و اگر
 قیمت بنده نرود از نصف عیبه از او باید
 باید بقدر نرود با آن بنده رونماید و آن
 علاوه اگر از او را بکشد باید عیبه
 آن بنده شریک و در قتل نصف عیبه
 از او را بوارث آن از او قاتل که نصیب

با اجتناب میکنند و ادب مقول تسلط
 دارد و که برده را یک پس اگر قوت نباشد
 پیشتر از نصف وید از او باشد باشد
 و ادب مقول از این را با قای سنده
 رو نماید و الا قضا و اگر سب برده کند
 و قتل یک کند لازم است بر آن که
 وید را با قای سنده بدید اگر قوت نباشد
 زاید از نصف وید باشد عقد نصف
 و یک و الا بقدر زاید را با قای سنده
 یکند و یا با ادب مقول و اگر قوت
 سنده زاید و قی غداشته باشد تمام
 نصف وید را با ادب مقول باید بدید

و اگر

و اگر زن را یکند و سنده در یک پس
 اقامی سنده باید آن بکره را با ادب مقول
 بدید یا نصف وید را پس اگر سنده را بدید
 و قوت نباشد پیشتر از نصف وید نباشد
 ساقی بر و ادب سنده در و اگر زاید و قی
 و سنده باشد و ادب سنده را عقد
 نماید باید بقدر زاید را با قای سنده بدید
 نماید چنانکه در اول حدیث سواقی فاعده
باید بدید و آنست که هرگاه شخصی از قی کسی
 رساند و آن از او یک کند باشد و پس
 بسبب آن از قی حیوة مستقره شده
 باشد بلکه در حال حصار و در شرف

مردن باشد و در آن حال شخص دیگر او را
مقتول رساند مثل اینکه سر او را از بدن
جدا کند پس وارث مقتول تسلط
فخاص بر اذیت رساننده دارد و
لازم است بر آنکه دیگر که سر را بر
دیده اگر در آن سریت را بدارد
مقتول بدید و اگر سیوه ستاره باشد
و باین طریق که در حال جهاد و در
شرف مردن نباشد و دیگری در آن
حال سر او را ببرد با عمل دیگر کند گناه
شدن او در آن حال نباشد و مقتول
مقتول تسلط فخاص بر آن دیگری

دارد نه بر او کسی که اذیت رساننده بلکه
بر آن اذیت رساننده تسلط فخاص
عقوبت یافته اند آن دارد و اگر از عمل
بلا جتماع در آن زمان سپرد
پس بر دو قاعده حکم ایشان حکم
اشتراک در قتل را دارد و چنانکه مذکور شد
و در آنکه است که برگاه شخصی جراحتی کسی رساند
و شخص دیگر جراحت دیگر بکنس رساند
و جراحت اول با اخر بر وی هم رساند
نقیصت تبدیل شود و از جراحت دیگر
انجروح سپرد و وارث مقتول تسلط
فخاص بر کسی دارد که جراحت او باشد

ملاکت شده لازم است که دیگری و
 جرحت بدل نصیحت شده را بدارش
 بیارج که مقول شد بدید نیابرقولی و دور
 که دارش مقول اول تسلط بر قصاص
 در عضو یا مصالحه بدید از برای جرح آن
 عضو داشت باشد و اولی مصالحه کردن
 باین دو و ارش است و الله اعلم
فصل پنجم در بیان احکام قصاص کردن
 در آنصورت که جرحت انا باعث
 هلاکت نشود یا آنکه خدایت شرط است
 در تسلط قصاص کردن مجروح از جراح
اول مساوی بودن در اسلام بلکه در غیر

مساوی اند وید لازم است **دوم** مساوی
 بودن در ازا و بودن یا بودن جراح پسر
 از مجروح مثل اینکه جراح بنده باشد
 و مجروح از او باشد **سوم** آنکه جراح پدر
 مجروح نباشد **چهارم** آنست که مساوی باشند
 عضو جراح و مجروح در صحیح بودن و
 مؤف بودن یا آنکه عضو مجروح در اصل
 صحیح بودن و مؤف بودن یا آنکه عضو مجروح
 در اصل صحیح بوده باشد و هر چند عضو
 جراح مثل و مؤف باشد بی هرگاه کسی
 قوه نامند داشته باشد یا اینکه قوه
 سامعند داشته باشد و کسی دیگر که صحیح

است آمد و هیچ کس معذور باشد نمی آید
 یا کوشش او را قطع کنند باین است که
 انجمن نیز می یابد کوشش انجمن را قطع
 و همچنین اگر کسی چشم در دست باشد
 و دیگری دو چشم و آن یک چشم داشته
 و چشم دارن را کف ده باشد باید چشم
 یک چشم دارن را کف ده باشد او کو خوار
 شده و در مجروح و لیکن در نزد مردم
 نصف و یقتل با آن یک چشم در
 خلاف است و قول نزد مردم در صورتی
 که یک چشم بودن باعث اعی باشد یا
 محلیقت بلکه چندی بسبب تمام کردن

باشد قوی است و لیکن اولی مصداق
 چشم است که خاص کردن محدود باشد
 بتلافی کردن بشل و باعث بکاست
 نفس تلف شدن عضو خارج شود و چپ
 با چپ را بل نیزه میزد و باید و آن لازم
 که مجروح عضو را نگیرد و چپ که خواهد آمد
 هرگاه زمان بسیار گرم یا سرد باشد و خاص
 کردن در آن زمان باعث سردی است
 کردن جراحت بشود و باعث بکاست
 و تلف شدن عضو بشود باید صبر کرد تا آنکه
 بهر جهت دل شود و دور نیست که در صورتی
 خاص کردن باعث بکاست نفس خارج

نشود پس باین سبب چنانچه در بعضی
 جایز باشد قضا که در بعضی بقدر که کمتر باشد
 از جراحت جاریج و از بر آن مایه بقا است
 چند و در نایب و لا اله الا الله و پس
 در بعضی صورت مصالحی کردن بدیهه است
 و باید دانست که مستبر در محال قضا کردن
 است که در نایب و سبب جراحت را مشخص
 و با مقدار قضا که کند که در نایب و
 میان عضو جاریج و مجروح باشد مثل
 این که عضو جاریج که بکشد باشد چون
 سر که بکشد و عضو مجروح بر آن بکشد
 چون سر بزدک و بپیش قضا که کند

باعث بشود که جراحت قضا که مثلا از
 سر بگذرد و در مثالی یا کم کردن بر سر
 پس در این صورت از محل جراحت
 نشانی نباید کرد بلکه بقدر امکان قضا که کند
 و از آن بقیه دیدن افتد مانند و در زخم شکم
 و در شکم و کوفی شکم است و مشهور است
 مشغول علی غلظت جراحت از جمیع تصریح با
 حکایت شده است این که سبب
 بیرون در شکم سبب است بلکه خود سبب
 آمدن آن جراحتی که از جاریج قضا در شد
 کافیت خواهد سادی باشند و خواهد شد
 مثل سبب جاریج ضعیف باشد و مجروح

قوی باشد آن سینه باید داشت که
 اولی نیست که قصاص جراحی که احتمال دارد
 سزاست بکند و باعث پاکت نفس شود
 آن نیز چینه اند و بکسوفی کرده اند از جوار قصاص
 کردن پیش از حصول بزرگوشت از برای جراح
 چنانکه هرگاه کسی غافل که دلی را از قی برآید
 باید جگر کرد تا زمانی که مجرب شود و زنده
 میشود پس اگر در سینه باشد باید از شش
 و اگر در سینه باشد قصاص باید کرد و اگر
 نایوس شود از روییدن و اجتناب
 و است که هرگاه کسی از قی بچشم ستم
 برساند که باعث شود که از دیدن بازماند

دلی نور کرده و پس کن حد چشم عیب
 نماند و بجال خود باقی بماند جابر است که
 بکشد بر چنگ نور صبر جانی غافل کرده و با
 طریق که قشدر از کافور در منبع نور بریزد
 تا اینکه قدری از چنگ را ترک کند و هر
 با لای چشم جانی بکشد از دیده چشم او را با
 بکشد و در برابر آینه که با شش کرم شود
 باشد و در مقابل آفتاب باشد نگاه بدارد
 تا اینکه نور صبر جانی غافل کرده و چنانکه
 از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست
 یا اینکه مانند این عملها را بجای آورند که
 باعث کوری گردد و با سلامت حد ق

و بعضی مختصر کرده اند طریق را بکلیت می که از
جناب امیرالمومنین علیه السلام
روایت شده است و بدلول آن است که
بجناب چشم جانی را بعد از پشیمانیدن
از آنکه بر او بر سرش چنان کرده اند
و بعد از این امر نه مود که باید کرد پس
نور بصیرت را زایل کرد و بعد از آن هیچ که در
مرد او پس و غلبی هم رسیده باشد
و ظاهر فتوی بعضی است که آنکه کرم برابر
قصاب باشد و جانی با ملاحظه نماید و
علی آتی وقت در پیش علی باین طریق
احوط و اولی است و اینها باید دانست

هرگاه شخصی متطوع الاصله باشد
که بکشتان او را برین باشند و کسی
کف دست او را قطع کند پس بعضی
گفته اند که جایز است که آن شخص بکشد
آن شخص قطع نماید و در کشتان او را بکشد
و اولی آنست که قصاص کنند و اگر شش
که مثل ویه است افع نماید و اینها
باید دانست که هرگاه کسی بجای شخصی
و بعد از جنایت و اویت پناه یزد
محرم که جایز نیست قصاص کردن و اگر
ملک باید او را شکست گرفت و در مالک
و شرب تا آنکه بیرون پاید و بیدار

قصاص می کشند و اگر در جسم او زیت
 و خبایت برساند جایز است که در جسم
 قصاص می کشند و در الحاق کردن شام
 از علم اسلام اشکال و خلاف است
 از طواغی امت که طعن باشند
 پس اگر کسی بعد از اذیت و خبایت
 ناپسندیده و یکی از آن باشد او را
 قصاص می کشند علی الاحوط الا و بگو
 نیز در ماکول و مشروب مکتب گیرند
 تا آنکه برون پایید و بعد از این قصاص
 می کشند چنانکه مذکور می شود که بتواند
 رسیده که هر که در آن باشد در شمع

مذاب

مذاب بر او اذیت اذ و دفع می شود پس
 مذاب و بنا بر این اولی از و باید دفع
 شود و الله اعلم بالاحکام **باب سیم**
 در بیان احکام وید است و در بیان
 پس فصل است **فصل اول** در بیان
 وید است و آنکه وید عبارت است از مال
 که مقدار و سنین است از برای خبایت
 رسانیدن سبب کشتن یا قطع کردن
 انفس یا جراحت که رسانیدن یا تحمیل
 و اگر انزال که واجب می شود از جهت خبایت
 سنین باشد در شمع و محول باشد
 سنین اهل خیره با این طریق که آن مجموع

بنده من بکند و صحیحاً بدهن استیلاج
 بد او قیمت بکند و باید آغوش میان
 در قیمت را اخذ نماید از ارش و حکمت
 گویند فصل **دوم** در بیان مقدار ویدیت
 قرار او است که از جهت قتل و مانند آن رقم
 میشود و آنکه وی قتل عمد در صورتیکه
 مصالحه بر آن بکشد یا آنکه تعیین بکند
 فی انش من جز است بر وجه غیر علی الاطلاق
 اول صد شتر است که دو سال باشد
 دوم و سیت کاوست که اسم بر او مصداق
 باید یا اینکه داخل سال شود علی
 از خلاف **سوم** و سیت عداست

نادر شود که از بعضی ثقل او عا **حساب**
 بر آن کرده اند هر قطره و دو بار از بار میزنند
چهارم هزار شعال شرعی طلای نالعه
پنجم هزار کوسف است که اسم
 بر آن صادق سپایه **ششم** هزار شتر
 که هر در مسی بقدر دوازده تهر و نیم
 و یک شتر نخود است از تهر و هر یک
 از اینها که قاتل احشیا بکند باید در ظرف
 یک سال از مال خود بدد و نه از مال عاقله
 نه بیت المال و همچنین است در
 قتل خطا و شپه بآن علی الاطلاق
 هر چند موقوف است که احشیا بکند

شتر را بسکن لغات است میان
 شتر یکی که در قتل لازم است باشد
 که در قتل خطا و شبهه بآن لازم است
 زیرا که در قتل عمد شتر بکون اس
 شتر صادق باید لازم است و در قتل
 شبه خطا علی الاصح می شتریت کذا
 باشد که در اصل در سال سیم شده باشد
 یا در اصل در دو باشد علی الاطلاق و می
 دیگر که ماده باشند و داخل در سال
 چهار شده باشد و چهل شتر دیگر که داخل
 باشند و اینها نیز از مال قاتل است
 علی الاقوی و این وید را در طرف دو

سال باید بدید و وید خطا آنحضرت علی الاصح
 می شتریت که ماده باشند و داخل
 سال دوم شده باشند و می شتریت
 که نیز باشند و داخل در سال دوم یا سیم
 شده باشند و می شتر دیگر که ماده باشند
 همین سال و می شتر دیگر که ماده باشند
 و داخل در سال چهارم شده باشند و
 این وید بر فاعله است چنانکه پان آن خوا
 اند و این وید را در طرف سه سال باید بدید
 و باید و است که وید زن در هیچ قسم
 قتل نصف دین مرد است و لیکن در
 شتر اختلاف است میان وید غنم

و خطا و شبهه بخلاف در سخن شریک که
 و اندک **فصل پنجم** در بیان ویر بود
 و نصاری و مجوس است که بر یزید
 به آنکه در مقدار ویر ایشان خلاف است
 مشهور نیست که ویر ایشان شصت
 و مقدار در جسم مذکور شد و محلی از
 شیخ طوسی علیه السلام است که
 اگر سلمان میوه و نصاری و مجوس را
 بکشد بر وجه اتفاق به بطور عادت و
 بر این لازم است که شصت در هر یک
 و اگر معاد باشد در کشتن ایشان باید
 بدین معقد از حکم شیخ معلوم میداند

وادی

سه اوقی است که بعضی ولایت میکند
 بر سیکه ویر ایشان **معقد** ویر کامل است
 و بعضی ولایت میکند که از بره کی کشتن
 میوه و نصاری چهار هزار در جسم باید
 و از برای کشتن مجوس شصت در هر یک
 و از صدوق و اسکافی دو قول دیگر
 و اول قوی است و باید دانست که
 زمان میوه و نصاری و مجوس که از
 باشد نصف ویر مردان ایشان
 و مقدار که ذکر شده است و باید دانست
 از برای کشتن سایر کفار و کشتن میوه
 و نصاری و مجوس که از اطاعت

در اسلام خارج نشوند و به لازم نمی آید
و نیز باید دانست که در وقت تولد آنرا
ملاقات است یعنی گفته اند که مثل و یا
مسلمان از او است و بعضی گفته اند
مثل و یا این کتاب است و بعضی گفته اند
در جسم باشد و این قول قریب است
فصل پنجم در بیان و یه غلام گویند
بدانکه و یه غلام قیمت او مست مکرانکه
قیمت او بیشتر از و یه از او باشد که یه
صورت بقدر و یه حر را مایل است غلام
باید بدید و زاید را ندید و همچنین است
و یه کثیر و ظاهر نیست که فرق نیست در

صورت مسلمان بودن غلام و کثیر
سیان مسلمان بودن مالک ایشان
و وقتی بودن آن پس باید و قیمت
ایشان زاید از و یه مسلمان نباشد
چند زاید از و یه و می باشد و و یه
غلام و کثیر وقتی باشد چنانکه بدید و قیمت
پس باید و یه ایشان زاید از و یه و می
باشد چندانکه آقای ایشان مسلمان باشد
چنانکه سید استاد قدس سره تصریح بیان
کرده است و به تقدیر باید قاتل را تبریر
کرد و بقدر آنکه حاکم شرع صلاح بداند و در
صورت امان مقبول باید کفار قاتل

کشتن کفار روزی که مبارک است
 است نیز لازم است اگر غلام و کینه
 مال قاتل باشد تهر و کفار لازم است
 و در لازم بودن تصدق و ادا و قیام
 ایشان خلاف است ولیکن تصدق
 و ادا و قیام اجود است و باید در آن
 که اگر قاتل معذور باشد و کشتن غلام
 و کینه معضای اعم است مقبره که تصدق
 آن جمیع قوی داده اند و سید استخوان
 مستحسن شده است امنیت که آن
 مر قاتل را باید کشت و نیز باید دانست که
 و نیز غلام و کینه مثل و نیز از او است و در

بودن قتل قتل عمد و شبه آن و نیز
 مال قاتل باید داد و قتل خطا و شبه بر غلام
 و نیز باید دانست که هرگاه شخصی غلام یا کینه
 کسی ضایق برساند پس اگر و نیز بختیاریت
 بقدر قیمت آن سبده باشد مثل اینکه
 و اگر او را ببرد یا مانند اینها که در آن مقبره
 و کینه است باید غلام یا کینه را با شصت
 رسانده و او و نیز اینها را از او گرفت
 و اگر و نیز بختیاریت که از قیمت نباشد
 ایشان تسلط دارد و دیگر بر کشتن از سر
 بختیاریت یعنی باید القاء و سیاحت
 صحیح و سب و نیز باید دانست که هرگاه

خجاستی باز و یا غیر آن پس اند و به آن
 مالکیت او نیست بلکه مالکیت حشمت
 دارد که آن بنده را بدید با کسی که با و خجاست
 رسانیده که بگوید و یا خجاست مالک او شود
 یا اینکه ازین خجاسته باقیست به دیگر یا آنچه که
 کمتر است از او شش و محبت بنده آن بدید
 علی الاطلاق **فصل پنجم** و بیان خجاست
 و سبب و به چه باشد که اگر سباب و به
 خدا امر است **و** نسبت که کسی را بر کشتن
 شخصی باشد بر سبیل خطا یا بر سبیل عقید
 فعل کشنده داشته باشد از برای خجاستی که
 چون رسید و آن فعل تعلق بمسبوق

کند بدون قصد او و همچنین اگر کسی
 قاتل در امر طلب است باشد و متوجه معالجه
 مرضی نباشد و آن مرضی تلف نکند یا
 عاقل باشد و لیکن بدون اذن
 از مرضی معالجه نکند و او را تلف نکند یا
 مصدق از اخصای او خجاست نکند لازم است
 که از مال خود بدید و در صورتیکه معلوم باشد
 که تلف شدن از فعل اوست و اگر آن
 سبب عاقل باشد و با اذن مرضی
 یا ولی او معالجه نکند و از او سبیل خطا تلف
 نکند پس در آن خلاف است و شهور
 است که عاقل است بلکه از جمیع او عا

جمیع برای حکایت شده است و بعضی
 قایلند که مناسبت و اول از نظر است
 ملی هرگاه مریض باولی او پیش از معالجه بگوید
 که تو من را میبستی و او را بر می داشتی
 فلان هر کسی که مناسبت نباشد او را سست
 بعد از تلف شدن وید بدید یا طلب
 اگر بگوید و همچنین است حکم سطل که بگوید
 حیوانات را میکند و هرگاه شخصی خواسته
 باشد و در شش او دست خور یا پانچ خور
 حرکت بدید و کسی بر خور و آنس با بگوید
 یا بگوید که لازم است وید و او را وید
 صاف کرده اند که وید از مال او با بگوید

شود یا از مال عاقله و قول ثانی در نهایت
 قوه است و همچنین است حکم وید که در
 سال شیر و او را طفل سبب آب برود
 آن طفل نمیداند و او را بگوید و لیکن در ضمیمه
 قول شیر نیز هست که طفل را وید میان
 آنکه بسیار وید شدن از حد متفاوت
 باشد و میان آنکه از برای حاجت باشد وید
 که در صورت اول باید وید از مال وید
 شود و در صورت دوم از مال عاقله وید یا طلب
 در هیچ مورد است و هرگاه شخصی
 مازد بدید و جمیع بگوید یا او را بگوید وید
 و او را بگوید بدون قصد قتل و مانتدن

و به لازم است و محسن کسی اگر از غفلت
 خود را بپایان و بر باد شخصی و محب عادت
 قائل این نوع موجب کشتن نشود و بر وجه
 اسحاق موجب کشتن او نبود بدون قصد
 قتل و ویران مال قاتل است و اگر قصد
 قتل و ویرانی باشد و در بدو خطا
 بر روی شخص دیگر واقع شده باشد و یا
 و لیکن از مال عاقله است و هرگاه شخصی
 کسی را بر باد می دهد از او و او را بکشد
 آن شخص از مال و ضامن است و در باب
 ضامن و ویران صورت عمد و خطا و شبه
 بعد و باید دانست که از جمله منسوخ این مقام

و در

چند مسئله است مسئله اولی اینست که
 هرگاه شخصی کسی را و عورت بکشد مبادی
 بر سر خود و بعد از این او را از خانه خود بران
 بکشد ضامن است تا آنکه آن شخص بر سر خود
 پس اگر کسی کشته شود یا قتل یا می باشد
 شود و اگر شخصی را کشته است یا غیر
 شده است باید ضامن بر قاتل کرده و اگر
 قاتل معلوم نباشد پس در لزوم ضامن کردن
 بر صاحب خانه یا ویران کردن او مطلقا یا
 عمل کردن بطریق قتل و در صورت تحقق
 نه است و اخذ ویران غیر ضرورت یا کشتن
 او در صورتیکه او عاقله است و ترغیب

از کشتن همان نکرده و دیگر کشتن اگر او را
 بکند خلاف است و ظاهر قول لزوم
 ویر مطلقا قوی است و هرگاه انصاف
 برده و یا بکند از قتل و در او نباشد قصاص
 لازم نیست در صورتی که در صورتی که
 در لزوم ویر خلاف است و همچنین در
 قصاص کردن در صورتی که تحقیق کوش
 و اعطاء ویر احوط است **مسئله نهم**
 نیست که هرگاه زنی وایه طفلی باشد و
 او را این کرده باشد که طفل را در خانه
 خود شیر بدهد و بعد از این طفل را حاضر کند و
 صاحب طفل اشکار کند که طفل طفل او

س اگر کند ب وایه ثابت شد باید
 حاضر نکند طفل را با کسی که محتمل است
 که طفل ایشان است و اگر حاضر نکند و
 لازم است و اگر کند او ثابت نشود باید
 تصدیق او کرد **مسئله دهم** نیست که هرگاه زن
 شخصی را حبس می کند و او را بکشد و درش
 زخاف آن حبس را داخل خانه کرده باشد
 و شوهر او بعد از دخول در خانه آن حبس را
 بکشد و آن زن شوهر را بکشد بعضی گفته اند
 خون آن حبس جسد است و بعضی گفته
 اند آن زن باید وایه آن جنم را بدهد و عقرب
 بکشد ببال نکس صاحب منزل ضامن

سبب شدن است از برای قتل این
طریق که در شارع عام یا آن که غیر
سبب او نیز نمی خورد آتش باشد یا بی کبد
یا کاروی یا مانند آن لعن بکند یا اسکند
خیزی چند آنکه باعث کشتن و کیران
شود و مانند اینها از چیزهایی که باعث قتل
شدن نفس میشود و بر وجهی که با کسی که
شخصی در چاه می افتد و می میرد و یا
اسکی که زمین می خورد و بسبب آنکه شخص
در راه رنجیده است چون آب و پوست
غریزه یا اسکی خیزی در میان راه
صاحب طفل اشکار کند که طفل طفل این

بان میزد و از جمله انجاست و در سبب شدن
برای قتل لعن کردن نام و اول
در جهت شارع عام و لیکن عاصی است و
در ضامن بودن آن لعن کننده ویر
مقتول را یا آن را علف است و
مستضای اصل عدم ضمان است و احوط
تحقیق بر کوفه ویر است بار آری یا علف
ویر یا مصالحه و باید دانست که از جمله ذریع
این مقام نیز چند مسئله است **فصل اول**
است که هرگاه مال کسی داخل منزل شخصی
شود پس اگر مال صاحب منزل خدایتی
برساند مال آن شخص صاحب منزل ضامن

میت و اگر مال خارجی بر سر برساند پس
 بعضی گفته اند که آنجا بی ضمانت است و طلاق
 و بعضی گفته اند که اگر صاحب مال که خارج می
 شود شرط کرده است در محاطات یا خلی
 ضمانت است و آنرا ضلوع و بعضی گفته اند
 که اگر علم غیبت و ضرر رسانیدن مال
 نداشته و بیس نکرواح است ضمانت
 و اگر علم داشت و بیس نکروه است
 فدره بر آن ضمانت است و طلاق
 نیست که این نیز نوعی از شرط است
 پس اوقتی نیست که اگر صاحب مال
 خارجی کوتاهی کرده باشد باین طریق

کذا

که زمانیکه بیس لازم بود و بیس علم
 و اشتق بیضر رسانیدن و در شرط
 یا بیس که مستأجر بود و بیس کردن چون بیس
 از برای غایبی از بیس نیست و او بیس
 باشد ضمانت است علی اشکال فی الامت
 و آن ضلوع و او را تحویل بر کرده و مستأجر
 یکی از وجه مذکور درین صورت نیست
 قریح و آنست که هرگاه شخصی داخل خانه
 بشود و سگ آنخانه او را بکشد و بکشد
 باز و پس اگر بدون اذن صاحب خانه
 داخل خانه شود بر ایشان چیزی میت و
 بچنین باذن کسی داخل شود که جایز

نبود و داخل شدن باذن او با سکران
 شخص او را بینه و ضامن است اگر چه
 شود و مطلع نبود و باشد که او را بینه
 ندارد و الا فساد و اگر باذن ضامن
 خانه داخل شود و ایشان ضامن می باشد
 قریح هم نیست که هرگاه کسی سوار باشد
 یا سیکه کسی با او باشد بینه و بکشد
 اگر در حال راه فرستش آن ضرری نمی
 رسد بینه و ایشان ضامن می باشد
 و ظاهر آنست که هر حکم دست را دارد و اگر
 بیایای خود ضرر برساند ضامن نیست و اگر
 در حال استخوان باشد جمع ضرر را

ضامن می باشد و همچنین اگر ضرر رساند
 بسبب آن باشد که افعال او بوده باشد
 و اگر نه غیر ایشان باشد آن زنده
 ضامن است و همچنین است زنده افعال
 و اگر بر آن مال و در ضرر وار باشد هر
 دو بر وجه شراکت ضامن می باشند و
 اگر افعال را اگر اید کرده باشند و صاحب
 مال سرور باشد ضامن مال است
 و غیره و اگر مال شخص سواری شده در زمین
 بینه پس اگر زمین زود بسبب آن مال
 باشد مالک ضامن است و الا فساد
 و اگر از برای افعال چند پاسبان باشند

از قتل ملک و در کتب و در انده همه
 شریکند در ضمانت و اگر در کتب مال
 مملکت باشد نیز ضمانت است و نه
 مذکور و بسیکن در صورتی که مملکت ضعیف باشد
 ضمانت آقا است و اگر قریب عاقل باشد پس
 در آن خلاف است بعضی گفته اند که
 صورت نیز ضمانت آقا است و بعضی
 که اگر ضرر بر آن برساند اگر خیانت او
 باشد او را انداخته میکنند یا اینکه آقا بخدا
 بدد و اگر خیانت بر غیر است آن باشد
 لازم نیست مگر آنکه آن مملکت از او
 بشود که درین صورت باید از غریب بر آید

سیم از بیاب و بیاب شدن باشد
 بودن باین طریق که هر یک بر وجه انتقال
 تأثیر کنند و اجتماعات شایسته یکدیگر
 است که کسی در شایع عام آید باشد که
 بسبب آن پای نشست تمام بهم برساند
 و دستی برادر و من بزند و بکشد و یا بکشد
 مژد و دیگر برساند پس اگر سبب باشد
 یک شخص باشد حکم مثل سابق است
 روی کردن قصاص اگر قتل عمد باشد
 و لزوم دیه اگر عمد نباشد و اگر سبب باشد
 مستعد باشد پس اگر هر دو مساوی
 در تأثیر باشند یا اینکه مباشر اوستی

باشد بسیار ضامن است و اگر با شرف
 علم میباید باشد پس فطرت
 سبب ضامن است **فصل ششم**
 در بیان وید اعضاست پس درین
 فصل چند مطلب است **اول** در بیان
 وید موی سر و ریش است بدانکه وید
 موی سر و ریش سبب خجاست یعنی
 بر شخصی بروی که موی سر یا ریش
 بشود و سبب رختن مثل آب که بر
 خورده و دیگر رسیده نشود بقدر
 قتل است چنانکه گذشت و بعضی گفته
 اند وید در آن صورت حد شغال طلعت

و اگر موی ویدیه میشود پس شرف
 بزرگوارش و بعضی قائلند که شرف
 وید باید بدو است یا طاعت است
 همچنین است حکم موی سر زن یا بعضی گفته
 اند و بعضی گفته اند که موی سر زن رختی شود
 و ویدیه نشود یا ویدیه زن را بدو
 اگر ویدیه شود باید بقدر حد شغال
 بدو و بعضی گفته اند که درین صورت باید
 بقدر شرف وید بدو **فصل هفتم** در بیان وید
 موی ابرو است بدانکه هرگاه شخصی ویدی
 نماید که ابروی کسی رختی شود و ویدیه
 نشود اگر بر دو ابرو رختی شود باید پانصد

مشغول طلب بدید و اگر یکی رنجیده شود نصف
 از آن باید بدید و بعضی گفته اند که از برای هر
 دو بقدر روید قتل باید بدید و از برای یکی
 مقدار نصف آن باید بدید و اگر زوجه
 بشود از شش لازم است و باید بدید و شش
 هرگاه از موی سر یا ریش یا ابرو بعضی
 رنجیده شود باید بمجا ب کل اخذ روید و
 به معنی که محل مجموع مکرر است یعنی باید کرد
 سیاحت کردن و محل آن بعضی را باشد
 نسبت بمجموع اگر محل آن بعضی بقدر شش
 محل مجموع بشود باید عشر دیه مجموع را اخذ
 کرد و اگر ثلث باشد ثلث را باید اخذ

و بعضی

و بعضی منوال است سایر صور ستم و در
 بیان و چشمه است بداند اگر مرد
 ستم شخصی را کوبد بکشد باید بقدر دیه
 قتل نفس بدیند و اگر یک چشم را کوبد
 بکشد باید بقدر دیه نصف قتل باشد
 و اگر یک برگاه یکی چشم و چشم
 و چشم نه باشد یا یک یا چشم دیگر
 بافت ندانی کور شده باشد یا یک
 مری باشد که سبب آن سختی دیه وار
 شده باشد باید بقدر دیه قتل عمد را
 بدید و اگر آن یک چشم سبب جانی
 کسی کور شده باشد که سبب آن سختی

دید یا از شش شده باشد پس از برای آن
 یک چشم صحیح تمام دید را باید بدید بلکه بنا
 بر قولی شش دید را باید بدید بلکه بنا بر
 شش دید را باید بدید و بنا بر شش و شش
 دید تمام را باید بدید و این آفری است و
 باید دانست که شخصی هرگاه چشم کسی کویده
 باشد و لیکن شش او بحد قرائن باقی
 باشد و شخصی خجسته چشم کویده باشد که او
 چشم شش بشود و در هر دو بعضی
 گفته اند که شش و چشم صحیح را باید بدید
 و بعضی گفته اند که اگر آن خجسته باعث
 سیاهی چشم نرشد و یا سیاه

الح

چشم باز بوده و سبب انجاست بهر حال
 لازم است ربع دید را بدید و بعضی گفته
 اند که اگر کویدی چشم سبب خجسته باشد
 که سبب آن سختی دید شده باشد شش
 دید را باید بدید و الا تمام و چشم صحیح را
 باید بدید و قول اول قوت دارد و جمله
 در بیان دید یک چشم است بدانکه
 مجموع چهار یک است که از برای دو چشم است
 بعد از دید قتل است و لیکن خلاصه
 کرده اند که از برای هر یک ربع دید است
 چنانکه مختار معنی است یا اینکه در یک
 فوقانی و شش دید است و در تحتانی

یک است چنانچه چنانچه بعضی است و محلی
 از اکثر است که در یک فوقانی و در
 ویه لازم است و تحتانی نصف ویه و
 از کتاب غنیه او عالم اسبغ این
 حکم معلوم است و این قول اول
 و لیکن منافاتی است با این قول اول
 بجز و تمام ویه در مجموع چهار یک است زیرا
 که درین صورت یک س ویه از کل
 ناقص خواهد شد مگر آن یک س را
 بجنایت و یک س تمی شده باشد و یا سیکه
 حکم اخراج مفرق غیر حکم است یا باشد
 و در حال اجتماع زیرا که احکام شرع توغی

در

باشند و افشار بر مود و فی لازم است
 و باید دانست که در ویه شریعی چشم خلافت
 و اتوی ایشان که اگر با یک چشم ساقط شود
 ویه ایشان ساقط است و اگر منفرد از چشم
 برادرش لازم است با ملاحظه رویه
 و عدم آن و بعضی در حال انفرا و عدم شات
 ویه کامل قابل شده اند و بعضی نصف ویه
 و قول دوم اول است از برای ویه و
 چنانکه اول اول است از برای ویه گیرنده
 م **چشم** در بیان ویه چینی است بداند و چینی
 تر مد چینی مقب ویه قتل است و
 بجنس در تمام چینی مقب ویه قتل لازم است

م

که از برای نمره آن بقدر و به قتل بدید
 و از برای زاید بر آن ارش باید بدید
 این قول عالی از قوه نیت اگر چه حکم
 نیز مشکل است بلی هرگاه اول مرتبه
 یعنی را قطع کند بعد از این باقی را قطع کند
 لازم است از برای قطع نمره یعنی بقدر
 قتل بدید و از برای قتل ارش بدید و در
 قطع کردن مینی است شکستن آن که
 فساد آن بشود و هرگاه بشکند و جسد بیرون
 و پیکر در آن حد شغال شری معلوم
 و هرگاه وضعی نماید که مینی فاسد شود بدون
 شکستن و قطع کردن پس در آن ده

قتل و به لازم است و اگر مینی فاسد را
 قطع کند بکف قتل و به لازم است چنان
 دست فاسد یا پای فاسد و اگر بکشد آن
 از مینی را که عاجز و فاسد است میان دو
 سوراخ مینی پس لازم است قتل و به
 چنانچه سید است و قدس تره نیز حشیا
 این مسک کرده است و بعضی گفته اند
 که نصف و به لازم است و اگر یکی از دو
 سوراخ مینی را قطع کند پس بعضی گفته اند
 که ربع و به لازم است و قول دوم که قائل
 بشد حیاطه اتوی است هر چند احوط است
 که طلب کار در چسب احکام خلافیه گفته

یا است نماید و باید و اس که حکم معنی از
 حسرت از معنی از حکم عمل مستند میشود
 بسبب نسبت و ادون آن بعضی را بخل
 و اخذ و بهمان نسبت **سبب ششم**
 در بیان و به کوشش است بدانکه و به
 قطع کردن هر دو کوشش بقدر و به قتل
 اگر از پنج برده شود و به قطع کردن یک
 کوشش از پنج نصف است و اگر بعضی از
 کوشش را بهر باید نسبت آن بعضی را ببال
 کوشش ملاحظه نمود و بهمان نسبت اخذ و به
 نمود و بسبب آن اگر زنده کوشش را قطع کند
 شش و به کوشش را بدد و اگر زنده کوشش

بکند باید شش و به زنده بد **سبب ششم**
 و در بیان و به اجاست بدانکه اگر کسی هر
 دو لب شخصی را از پنج قطع کند لازم است
 که بقدر تمام و به قتل کند و به و زمین و به
 بر یک است از دو لب بدانکه خلاف است
 بعضی گفته اند که در لب فو قاتی یک شش
 و به لازم است و در تخانی و دو شش لازم است
 و بعضی گفته اند که در قو قات چار شش است
 ملاحظه لازم است و در تخانی شش شش شش
 ملاحظه و بعضی گفته اند در قو قات نصف است
 و در تخانی و دو شش و به و بعضی گفته اند که
 در هر یک نصف و به است بدون

نشاءت و احوط نیست که از برای لب
 بالا شمش وید را اخذ نماید و در باره
 زیاد و مصالحه نماید و هرگاه بعضی از
 قطع نماید باید آن بعضی را نسبت بکل و
 و بآن حساب اخذ وید نمود **هشتم**
 در بیان وید زبان است بدانکه وید برین
 از چنان آن بقدر وید قتل است و چنانست
 مسکن خنجر که بر زبان وارد شود و باشد
 شود که از تخم بازماند هر چند زبان بحال
 خود باقی بماند و اگر از جبهه انجایت عاجز شود
 از تخم کردن بعضی از عروق و قاع در تخم
 بعضی دیگر باشد باید قل وید را بقدر

حروف همچو آن صفت و صفت
 حرف است یا صفت و ز علی الاطلاق
 صفت کرد و بقدر عروقی که عاجز از تخم
 بآن حروف است وید اخذ نمود و محلی از
 اکثر علماء نیست که اگر بعضی از زبان را قطع
 بکشد باید همین ملاحظه اخذ وید نمود و هر
 نصف زبان یا بیشتر بریده شود و محاربه
 است و قدس سره است که باید آن صفت
 از زبان را نسبت بر سپنج زبان و اکو
 نسبت باید اخذ وید نمود و لیکن اگر
 قطع بعضی از زبان عاجز شود از تخم بعضی
 از قاع است پس اگر برده جناب میگفت

باشد مثل سیکر آن بعضی مصدق است
 نقل زبان باشد و آن عروقی که را بر شکر
 علم با آن آن نیز نمک کل و صفت باشد
 اسکاکی ندارد و اگر نفاست و است
 باشد عطا بر آن نیز که باعث زیاده و بی
 باید اخذ کرده ناقص و داخل در زیاده میکنند
 حریت موجب زیاده قطع بعضی از زبان
 باشد و بعضی تخصیص داده اند لزوم عمل
 بعضی زیاده را تصور میکنند بجز از تقسیم بعضی از
 عروق موجب زیاده شود و این احوط است
 و باید دانست که از برای قطع کردن تمام زبان
 لالی است و به لازم است و از برای قطع کردن

بعضی از آن مجاب است آن بعضی که
 کل باید اخذ و به نود و **مطلب پنجم** در بیان
 و به نود و نه است بدانکه هرگاه گشتی جمع
 و نود و نه شخصی را بکنند و به نود و نه شود لازم است
 و به نود و نه بقدر و به نود و نه است و به نود و نه
 است و به نود و نه است و به نود و نه است که نود و نه
 و به نود و نه از آنها و به نود و نه است و به نود و نه
 و به نود و نه در عقب است و به نود و نه است و به نود و نه
 که آنها را نود و نه است و به نود و نه است و به نود و نه
 پس بچاه شغال شری مطلقا باید و او و او و او
 هر یک از نود و نه است و به نود و نه است و به نود و نه
 شری مطلقا لازم است و اگر و به نود و نه است

منفرد گشته شود پس در آن حد است
 بعضی گفته اند که اگر آن بقدر ارش است
 و نه اندک اصل لازم است و بعضی گفته
 اند که اگر ارش در آن لازم است و بعضی
 گفته اند که هیچ چیز لازم نیست و قول اولی
 و استیلا کردن صاحب اولی است و هر
 جایی که بداند انرا رسانیده شود که باقی
 سیاهی پناه شود و گوشت دیده اند
 لازم است مطلقا در صورتیکه بی فایده
 نباشد چنانکه بعضی گفته اند و در صورتیکه گفته
 اند و اگر باشد ارش لازم است بنابراین
 قول در چنین جایگاه است برکت کردن

و ندان

و ندان باشد و نفعه در آن سینه و اورد
 لزوم دادن و گوشت دیده قول بزرگ ارش
 این است و هرگاه کسی گفته اند سیاه
 شده را بر وجهی که گفته اند لازم است
 و هرگاه صاحب سینه باشد سینه است
 و بعضی گفته اند که باید بر کردن پس اگر
 و ندان چنانکه رو دیده شد لازم است که
 ارش شود و الا و نه آن و ندان بر وفق
 مذکور لازم است و بعضی گفته اند که دیده آن
 یک شتر است و قول اول قوی است و خطا
 ادلی است **مطلب** هم در بیان دیده است
 چنانکه از برای بریدن هر دو دست لازم است

حاشا

که بعد روید قتل داد شود و در هر یک نصف
 این لازم است و قدر است که در هر دو
 بعد قتل روید است و در یکی از آنها بعد
 نصف روید است **مطلب** هم در میان
 روید نخست است بدانکه روید قطع کردن
 صبح نخست تا بعد از وقت قتل است و در
 هر یک بعد از روید قتل است با عاقبت
 بنابر مشهور و بعضی گفته اند که در ابهام که
 نخست بزرگ است ثلث روید یکدست
 و روید چهارم است دیگر دو ثلث روید است
 با سویه و روید هر چند نخست بعد روید است
 که روید بعد نخست بزرگ که روید آن ده

میشود و در هر یکی نصف روید آن است
 و روید نخست را روید بعد ثلث روید نخست
 اصلی است اگر سطر را بریده شود و اگر
 بر صحنی کند که بریدن نخست اصلی بازاید
 شود ظاهر اوید از بر این است روید نیست
 و در رویت که از سن باشد و اگر صحنی نماید
 و نخست ثلث شود و وقت روید از این باشد
 و روید قطع کردن نخست ثلث شده است
 روید است **مطلب** و در میان روید ناخن است
 بدانکه اگر کسی وضعی کند که ناخن شخصی قطع و
 روید سیه شود یا اینکه سیه روید شود
 باید از برای بر ناخن ده مثقال شرعی طلا باشد

و اگر سمنید روید بشود باید رخ شغال
 شری ملا به بد **مطلوبه** هم در میان شستن
 پست است بد اند و نه شستن پست
 بروی که علاج آن بچیز ممکن نشود بعد
 و نه قتل است و همچنین اگر وضعی بخند که
 پست شخص حمیده بشود یا بیک قمار
 بر شستن اصلا نباشد و هرگاه صبر کرده
 بشود و صحیح شود پس در آن خلاف است
 و محلی از شهر است که لازم است یک
 شت و به بد و بعضی گفته اند که عشر و نه لازم
 و این قوی است **مطلوبه** هم در میان شستن
 پستان زمانست بد اند و قطع کردن

بر و پستان بقدر و یقل است و در هر
 کس لطف نیست و در و نه قطع کردن
 پستان خلاف است بعضی گفته اند که
 اگر بر آید در سر و پستان نیز بقدر و نه
 قتل است و در هر یک بقدر لطف است
 و بعضی گفته اند که در هر یک بقدر یک شستن
 و به است که عبارت است از صد و پست
 رخ شغال شری ملا و در هر دو وقت بد
 و به است و بعضی گفته اند که لازم است اگر
 و دون لازم است اگر شستن و این زمان
 از قوت نیست چنانکه سید است و به
 سوزن میل باین کرده اند **مطلوبه** هم در میان

وید و ذکر است بداند که وید قطع کردن و ذکر
 از پنج آن یا از شش یا بیشتر از آن مقدر
 وید قتل است خواه و ذکر کبر باشد خواه
 و ذکر صغیر خواه جوان باشد خواه سپرد
 خواه قادر بر حساب باشد خواه عاجز از آن
 بدون عمن و وید قطع کردن و ذکر یعنی
 قتل بقدر قتل وید قتل است بچنین
 و ذکر قتل و اگر بعضی از شش یا ذکر قطع کرده
 شود باید از اعلی نسبت داد و بآن حساب
 اخذ نمود **وید قتل** در میان وید
 بداند که وید قطع کردن هر دو صغیر صغیر
 وید قتل است و اگر یکی از آنها قطع

وید

پس در آن خلاف است بعضی گفته اند
 که از برای هر یک بقدر نصف وید قتل لازم
 و بعضی گفته اند که در صغیر چوب بقدر دوش
 وید قتل است و وید صغیر است بقدر یک
 قتل وید است و بعضی گفته اند که وید صغیر
 چوب بقدر یک قتل است و وید صغیر است بقدر
 نصف است و بعضی گفته اند که از برای هر
 از دو صغیر صغیر هر یک که با یک است از
 حساب کردن نصف وید است و وید صغیر
 آن بقدر دوش است و وید صغیر است
 بقدر قتل آن است و عمل جسیطه اولی
 و هرگاه کسی وضعی نماید که حقیقه شخصی بسبب

خیار است و متع شود و دوم دار شود و لیکن
 قادر بر راه رفتن باشد لازم است که
 صد شغال شری طلبند و هرگاه بر وجهی
 که با از هم دور شوند و قادر بر راه رفتن
 نباشند یا سگ را در رفتن او بر وجهی باشد
 که با آن اشباع بر لازم است که بر شغال
 شری طلبند **مطلب** در بیان و تفسیر
 فسخ است یعنی کوش برانده که حاصل
 زن کرده است به آنکه در صلح کردن فرج
 زن بقدر وید قیامت و در بر یک از آن
 بقدر نصف است **مطلب** در بیان
 وید اقصا است و آن عبارت است از باز کردن

رویه که فاصله است میان مخرج بول و مخرج
 یا کی که اندک را در بعضی و راه غایب را علی الله
 و قول اول ظاهر اقرب است بر چند بنا
 بر تفرج یعنی تفاوتی در حکم نیست
 انشیه آنکه وید اقصا بقدر وید قیامت
 صورتی که از غیر شوهر صادر شود یا سگ را
 شوهر پیش از بلوغ صادر شود و چنانکه در صورت
 اخیر مذکور لازم است اگر اقصا جماع حاصل
 و اگر بیز جماع حاصل شود پس اگر دخول نکند
 طلاق و مانند آن اتفاق بخند نصف مردار
 و اگر اقصا از شوهر بعد از بلوغ صادر شود وید
 شرط پس وید ساقط است بلکه بعضی

بعضی گفته اند که باطلی نیز درین صورت
 دیده می شود است و احوال است که در صورت
 تقاضای جالبه بکند و در صورتی که
 پیش از بلوغ نصف بکند از آن بر او طهر
 مؤخر خواهد شد و واجب میشود بر او که
 ما و اجمعی و او احوال است و در این
 و احوال است که بکند است یا است که
 صورت طلاق و اذن هر چند طلاق این
 باشد بلکه هر چند شوهر بکند خصوصاً اگر
 شوهر نیز طلاق بدهد یا اینکه فقیر باشد
 نیز ستم احوال است او شود و هرگاه زده شود
 مستقل باشد عا بر احوال مثل حکم و احوال

و باید دانست که هرگاه شخصی و شرعی و غیره
 بکند و بکارت او را زده بکند لازم است که
 منکر باشد او را به ۲۰ روز از روز ارشاد
 عا و بر منکر باشد اشکال است احوال
 که هر دو را دیده اند عالم **مطلب** و **نکته**
 در بیان ویه است بدانکه اگر کسی مردود
 پای منکر را قطع نماید از فصل سابق او است
 که بعد از ویه قتل بدهد اگر کین با را قطع
 نصف ویه قتل لازم است و ویه منکر
 پای منکر شهر مثل ویه است چنانکه
 گفته شد و بعضی گفته اند که ویه بکشت بزرگ
 پای بعد از ویه است و باقی با ویه

باقی چاشمه **مطلب اول** در بیان در شکستن
 بعضی از احکامات و درین فصل نیز
 چند مطلب **مطلب اول** در بیان در
 شکستن و بزرگداشت به آنکه در شکستن
 و نده که مخالط با ول است و پنج شغل
 شرعی طلاق و در شکستن و نده که مخالط
 با بازو است و ده شغل شرعی طلاق
مطلب دوم است که در شکستن استخوان
 سر و پا و همچنین شکستن استخوان
 معلقه و بره خفیه است که بسبب آن تواند بول
 و قاطی را نگاه دارد و بعد از وی قتل است
مطلب سوم است که در شکستن استخوان

لک

عضو می که در بدن آن عضو است
 از وی است بعضی گفته اند که خسران آن مقدره
 شکستن استخوان است و اگر چه بکند بدون
 عیب صحیح بشود و در آن چهار قسم در شکستن
 استخوان است و بعضی گفته اند که این اقسامی است
 و بعضی گفته اند که هرگاه کسی دست شخصی را
 پس از این بزند و بدول عیب غریب
 شود و باید حج بکند و دست را جدا
 هرگاه با عیب رقع ناخوشی شود و ربع دست
 دست را باید جدا و بعضی گفته اند که در شکستن
 عضو مرفی و شکست و بازو و یک بند است
 و یک گفته دست بعد از من و یک است

و در شکست بنده اول گشت بزرگت نش
 و در شکست کف و ست است و در شکست
 بند و دوم از این که گشتان بازده شغال
 و گشت شغال از طلاست و در شکست بند
 اول انما بعد از نصف این مقدار است
 سینه که اندک در کوفت عضو است که
 پشت در دناک شدن عضو میشود اگر ناگوش
 رفع شود بعد از گشت و در عضو است و اگر
 اختری رفع نبود بعد چهار گشت و در آن
 عضو است و در جبهه شدن و در جایی پس و
 رفتن عضو میشتی که آن عضو بکار شود و بعد
 دو گشت و در آن عضو است پس اگر بنده

و در آن لب رفع ناخشی شود پس بعد از چها
 حرس مقدار که گشت **مقدار** است
 بعضی گفته اند که در شکست زرقه کران گشت
 که میلان که در زرقه کران است و در جبهه
 بنده و در جبهه غلبه دفع ناخشی آن شود که
 چهل شغال شری طلاست و از خلاف آن
 و طاق بر این حکم نقل شده است و اگر
 یا اسکیر بنده و با غلبه دفع ناخشی
 باید شش بدید یا اکثران درین را که چهل
 طلا و از شش است باید به چار بار قول بعضی
 بعضی گفته اند که در شکست چار و زرقه بعد
 در شکست و در شکست می اندازد انما بعد

نصف ویه قتل است و این مشکل است
 قول اول اقرب است **مطلب پنجم** است
 که هرگاه شخصی بایه بکشد یا نکست خود پرده او را
 بخاره و خرابه او را بپوشد یا بکشد بول او را
 پس از خرابه آن سبب شود بول او را در آنجا
 بدارد لازم است که بعد از دیدن او و خرابه آن
 به او خبر بدهد و یا بگوید که دیدن تو را
 و خرابه تو را دیدم و این عالم **فصل ششم** در بیان
 در آنچه است که باعث ذلیل شدن شافع هفتاد
 و نه مال و مال قتل و حاکم و حاکم و حاکم
 و درین فصل نیز چند **مطلب اول** است که
 هرگاه شخصی از قتل کسی برساند که باعث ذلیل

عقل او بشود و باید بقتل رود و قتل به او
 هرگاه آن اوست باعث شکستن عضو یا بول
 شدن آن یا بول او بشود و در شکستن و یا بول
 شدن یا بول او را بپوشد یا بکشد بول او را
 روایات و اورد شده است که اگر مرد و مرد
 ندان حاصل شود پیش از یکت و به لازم نیست
 و آن دو و به لازم است و این خلاف شود
 بلکه مجبور است **مطلب دوم** است که هرگاه
 کسی از قتل کسی برساند که باعث کفر از مرد و کفر
 بشود لازم است که بعد از دیدن قتل یا نفس به او
 باعث کفر یا کفر کوش بشود و نصف و به لازم
 و بعضی گفته اند که درین صورت نیز قتل لازم است

اگر کوشش دیگر باشد الهی گرفته باشد
 و آن منفعتی لازم است و این منفعت
 و اگر اوست باعث زوال کمال شایسته
 بشود و محاب تر از این شده اخذ دین می نماید
 با این طریق که کوشش است رسیده راضی
 بهنجی که هیچ شود و کوشش صحیح را با یکدیگر
 و صدای غیر مخالف از پیش او دور میکند
 تا اینکه بگوید که دیگران صد را می شنوم
 و چنین در سایر جهات پس اضااف ما
 چنان بکنند و با مساوی بودن صحیح
 جهات تقدیرش میکنند و بعد ازین
 کوشش صحیح را می نهند و کوشش است دارا

بازگردد

میکنند و بعد از آن است و به اقتضای نماید
سلب است که هرگاه شخصی شخصی اوست
 برساند که باعث کوری او نباشد لازم است
 که بعد از قتل بدین پس اگر ثابت شود
 که در کشتن آن شخص سبب آن اوست
 از دو چشم خود او بیعت بر طرف شدن
 باشد و نه او بود و دیگر باشد انگالی ندارد و
 پس در آن خلاف است بعضی گفته اند که
 باید چندی کوری بعد وقت از چشم باز نکند
 و بعضی گفته اند که چشم او را در برابر او
 نماید سیدار نماید پس اگر باز نماید تصدیق
 او باید کرد و آنرا کند پس او لازم است و این

قول به صورت افاده قطع و حید است و
 نیز این صورت قول اول اقرب است و
 بسبب اذیت ضعیفی در با صواب حاصل شود
 و موجب نقص رویت شود و بحال که شد
 افاده کردن و دید لازم است چنانکه در کمال
 شدن مذکور شد **مطلب** چهارم است که اگر
 شخصی شخصی از حق برساند که باعث شود
 از مینی درکت روی خوب و بد کند و صلا
 باید بعد رویت و قیل و شقی پس اگر
 اشخاص مسلم شود و باید بروی مذکور عمل باید
 کرد و الا باید بجهان مسلم کرد باین طریق
 که حقایق را آتش میزند و تراکت می افکند

بسیار پس اگر از چشم او سنگ بیرون آید
 و مینی خود را بر گردانند و دوع که خواهد بود
 صادق خواهد بود و حکم نشان مثل
 علی و **مطلب** پنجم است که هرگاه کسی کسی از حق
 برساند که باعث شود که ازال مینی شود
 که اگر بعد رویت قیل و شقی باشد یعنی که
 باعث شود که تعطیل بول شود نیز بعد رویت
 لازم است بر چند معنی که مذکور شد که باعث
 تعطیل بول شود تا شب و دید لازم است
 اگر تا بعد تعطیل کند و شقی و دید لازم است
 و اگر تا وقت صبحی که قریب به طهر است تعطیل
 کند یک شست و دید لازم است و این قول

اگر تب باصل است و الله اعلم بالصواب
 در بیان ویرانهها و برکت است و آن
 چند قسم است اول عارضه مجاری نقطه
 و رگه فی نقطه و مساوی نقطه است و این
 عبارت است از جراحتی که در سر یا روی که پوست
 میشود و شکستگی است را پاره میکند
 و در آن حالتی که در بعضی شکستگی است
 و بعضی کشته اند که نصف شکستگی و بعضی آن
 تقدیر پس این حکم در مرد و از او بی اشکال است
 آن مردی که زنده باشد و همچنین زن مطلقاً
 در آن اشکال است ولیکن ظاهر اینست که در
 زن پیش از این که ثبوت ویرانه با وجود

مساوی است و بعد از این تقدیر الحاق نموده
 مرد است و در بنده و کثیر حبس و غیره
 چنانکه خواهد آمد لهذا در تمام آمده است
 و آن جراحتی است که در سر یا روی که پوست
 قطع میکند و شکستگی از گوشت را نیز قطع
 و در آن دو قسم است **سیر** متلاصقه است
 و آن جراحتی است که در سر یا روی که پوست
 قطع میکند و شکستگی از گوشت را نیز پاره
 می نماید و در آن سیر شکستگی چنانکه
 سحاق است و آن جراحتی است که در
 سر یا روی که پوست و گوشت را پاره
 نماید و بریده نامرکت که متصل است

برسد و دین آن چهار شتر است **چشم**
 پنجم است و آن جراحتی است که در سینه
 روی که با سخنان برسد و بیست و سه
 نمایان شود و دین آن **چهار شتر** است
 هفتم است و آن جانی است در سر
 بدن که با سخنان را بکشد و دین آن **چهار**
شتر است **هشتم** سقلا است و آن جانی
 است که در سر روی که با سخنان را
 از جانی بجائی دیگر می رود و دین آن **چهار**
شتر است و بعضی است شتر قاتل شده
چشم نامیده است و آن جراحتی است که
 بر پاره مغز برسد و دین آن سی و **شتر** است

الغی

و بعضی دشت و یک گنبد مثل امینت مایلند
 که بچوب میرسد از هر جهت که باشد و باید دانست
 که درین مقام چند سبب است اول اینکه
 بر کلاه جراحی در بینی اتفاق می افتد که بر دو طرف
 از اسوراخ بکشد و سبب شود و دین آن **شتر**
 و دین تمام است و اگر سبب شود پس دین آن
 شتر دین بیست است مطلقا یا در صورتیکه صلاح
 شود و الا سبب پس دین لازم است چنانکه اگر
 مشهوره گوید است **دوم** است که هرگاه
 کسی بر دلب کسی را پاره کند بخیستی که در دین
 آنس نمایان شود و بهم نیاید لازم است
 که بقعه دشت و دلب را پاره و بخیستی

انشود و اگر هم باید پس خمس و ده و ب
 لازم است علی المشور و همچنین اگر کسی
 قطع کند و بهم نیاید ثبوت و نه آن لازم است
 و اگر هم نیاید خمس و ده آن لازم است
 و بعضی از روایات و حالات میکند که اگر
 لب زیری را بشکافد و بهم نیاید مصیبت
 سی و شغال شرعی و شغال شرعی
 طلا لازم است و مصالح کردن و بعضی از
 صور احوط و اولی است **سی** که کسی
 اند که هرگاه شخصی بخواهد تا امانه اینها را
 بیای شخصی دیگر ببرد که فرو برد و بگذرد و باید
 صد شغال شرعی طلا بدد چنانکه در حدیث

مشهور است که اگر آن جرئت و کف واقع
 شود و فاسد کند صد شغال شرعی طلا باید بدد
 و اگر در دو بار واقع شود چنانچه شغال شرعی
 باید بدد و اگر در دستم واقع شود و بهم نیاید
 و نیست شغال شرعی طلا باید بدد و اگر در
 روی واقع شود و بمشقی که در من دیده شود پس
 و نه آن صد شغال شرعی طلاست و
 هرگاه جدا او کند و استیام باید و لیکن
 اگر آن که باعث زشتی صورت باشد باید
 باید پس و نه آن چنانچه شغال شرعی طلا
 و اگر در هر دو دست رو باشد صد شغال شرعی
 طلاست و اگر یکان تیره شود و بگذرد و کام

پس می آن حد و چنانچه شغال شری است
 بشکله هرگاه شخصی بماند آن بروی کسی
 کردی و کس سرخ نبود و شغال شری لازم
 و اگر کسیا بود پس جمع گفت اند که شغال
 شری ملا لازم است و بعضی این مصور بنظر
 شغال شری ملا فاعل شده اند و این مایل
 و یکس اولی است و فرق نیست ظاهر
 میان با ماندن اثری مذکوره در روز و شب
 شدن و از بعضی حکایت شده است که گفته
 که اگر زانوی شود و از شش و اون لازم است
 همچنین اگر آن اثر را در روده و واقع شود
 و بنا شد که هرگاه اثری مذکوره در بدن

نیز از روی واقع شود و به شغال شری
 مذکور است و بعضی گفته اند که حکم هر دو
 و این ظاهر برای دو جهت است که هر
 خصی که از برای او و حیثی است پس اگر
 آن خصی را از بی برسد که باعث شل شدن
 شود و دوش آن و به لازم است و اگر
 شل شدن آن واقع نماید یکت ثانی
 به لازم است شش مذکوره و به جراحت
 روی سادی عیاشند و لیکن اگر در سایر اجزا
 بدن واقع شود و به آنها سادی نشود
 و در روده و به آنها در سایر اجزا
 مقید است و به این آن حس را از روی

و پیش از آنکه متولد شود و در وقت تولد
 پس در جماعات است بقدر نصف و غیره
 است و همچنین در جماعات است چنان و همچنین
 با و در جماعات و در مثل در جماعات است
 و در جماعات است که در شب و در روز است
 باقی باشد و در جماعات است و در جماعات است
 و همچنین سایر اعضا بر حق و غیره که بشود
 مذکور شد و تمام است که در زن مساویست با و
 مرد پس از رسیدن به ثبوت و در تمام است
 که شش از مقدار شش و در زن مقدار نصف
 و در مرد خواهد بود مثلاً در شش مرد و در یک
 و در شش زن نصف آن است و همچنین

ایمن

بر بدن دو دست مرد و زن و مانند آنها
 که در آن مقدار در مثل است چنانکه در کتف
 و در یک است بقدر نصف و در مثل مرد
 پس در یک است زن بقدر نصف و در زن
 و همچنین سایر اعضا و در یک است آن
 و بعد از آن مقدار در زن و از آن تجاوز نکند و آن
 در شش آن بوی و در آن است و در یک است
 است است تا یک که از مقدار و در زن
 از آن که در و آن با مقدار خواهد بود **در شش**
 است که هرگاه کسی را یک شش و در شش است
 باشد پس امام ولی است که قضا کند یا
 و در آنکه **فصل** هم در میان و در مثل

بسم

نقد

که در شکم او در پشته و بیب اویت با در
 ایشان سقط می شود و درین فصل نیز خبر
 است **مطلب اول** در بیان ویرجیل است که
 از سلطان باشد به آنکه ویرجیل که سلطان
 باشد و وقتیکه خلعت آن مقام می پوشد و لیکن
 روح بدان رسیده شود و صد شغال شرمی
 ملاست خواه پسر باشد خواه دختر چنانکه
 بر وجه طلاق در حدیث معتبر و در لول آن
 است که از برای لفظ است شغال شرمی طلاق
 و از برای لفظ چهل شغال است و از برای
 شست شغال است و از برای چهل که شغال
 شده است شغال و شغال است و از برای

عملی که در آن روح و صیغه باشد و شغال
 شرمی ملاست اگر پسر باشد و پانصد شغال
 اگر دختر باشد چنانکه مشهور و معتبر نیز چنین است
 و بعضی از بزرگان چهل شرمی از ویرجیل روح و بعد از
 تمام مختار بعد از تمام ویرجیل قابل شده اند
 چنانکه بعضی از بزرگان چهل شغال معتبر از نصف
 ویرجیل فایده شده اند و لکن قول اول اقوی است
مطلب دوم در بیان ویرجیل است که از
 وقتی باشد به آنکه ویرجیل آن بعد از عشره پیش
 است و بعضی از امامان و اولاد میکنند
 بعد از عشره ویرجیل است و معمول به اول است
مطلب سوم در بیان ویرجیل است که ملک باشد

بدانکه هر عمل مملکت باشد و بدان که هر عمل
ما را است که ملک است خواه پسر باشد خواه
و خرد یعنی گفته اند که اگر پسر باشد باید او قدر
شرافیت پدر است و اگر دختر باشد باید او
شرافیت مادر است و باید دانست که در
پسر از زمین روح کفاره لازم نیست
مطلب در بیان حکم قتل زن حامله است
بدانکه هرگاه کسی زن حامله را بکشد و بان
سبب عمل او نیز مرد باید و یا زن را بدد
و بدیه عمل را نیز بدد پس اگر آن عمل پسر باشد
و بدیه عملی که پسر باشد باید بدد و اگر دختر باشد
و بدیه عملی که دختر باشد باید بدد و اگر مشتبه باشد

در بیان
قضا

بد

باید نصف و بدیه پسر و نصف و بدیه دختر را
بدد و بعضی گفته اند که درین صورته بفرستند
پسر و دختر باید که **مطلب** در بیان حکم
قتل کسی است که بدیه عمل را بدد و لازم است
بدانکه هرگاه زن حامله چشیا خود و بدیه
باید که عمل سقط شود و باید بدان که آن عمل را بان
درد بدد و خود او حقی ندارد و اگر سبب
سایران خبر آن عمل سقط شود و لازم است
که آن غیر بدیه را بدد **مطلب** در بیان
حکم اونی است که بر عمل وارد میشود و بدیه
اگر سبب اونی نقصی یا جراحتی در اعضا
عمل حاصل شود و بدان آن نسبت بدیه عمل

مطلب

مطلب

این عمل است چنانکه در وی قتل انسان و
 قطع اعضا و جراحت در آن مذکور شد
 مطلب هفتم در بیان حکم بیرون کشیدن
 آب منی است پیش از استقرار در رحم
 بدانکه هرگاه کسی شخصی را ترساند و بفرغ برساند
 بجهشی که با آن سبب نطفه را بیرون ببرد
 باید ده مثقال شرعی طلا بدهد و هرگاه تا
 خود در حال مجامعت با زن از او خود بیرون
 آید او نطفه را بیرون ببرد و پس از آن
 خلاف است بعضی گفته اند که در این شرط
 نیز لازم است که انشور ده مثقال شرعی
 طلا بدهد و بعضی گفته اند که مستحب است و

چون بر قول اول مثال جمیع مذکور است
 است یا طاعت است که منها امكن تحصیل منافع
 و لو با اعضا و اعضاء و اندامها و اعضاء
 در بیان ضربت که در حکم حمل است
 و اینها است از قیاس بدانکه هرگاه کسی
 ضربت از او را ببرد و لازم است که حد
 مثقال شرعی طلا بدهد و بنا بر مشهور منظور و
 بعضی گفته اند که بقدر وی قتل باید بدهد و اگر
 یکی از اعضا و دیگر را قطع کند بطریق منقبض
 و این اعضا و اندامها تمام و یا او درین صورت
 نیز باید منقبض و او را فسخ و یا فسخ و یا فسخ
 حکم جراحات بر بدن نیست و لیکن این

و به نیا بر سرش بود بلکه مسطور مال و رشت
 او نیست بلکه باید او را در راه خدا ارجا
 او خرج کرد چنانکه نه گود و حدیث است
 و معصا آن حدیث نظر بخیر و افران
 است که اگر بر وجه خطا باقی نبوی قیت
 بر حق اتفاق نیست چیزی بر آنست
 که اگر کفار و اظهارد و زده را به و معنی
 گفته اند که این و به باید از جمله است
 قرار داده اول انومی است حصه صادر
 او آرد و چون قیت و هر گاه یکی از آنها
 نه گود و باقی نبوی قیت و حق چون
 و نصار واقع شود پس در آن مکان

لهز

معصای اصل ایت که چیزی و با
 نباشد و اولی است که شری و حق را با
 و اگر آن قیت بنده باشد و شریقت او
 حبس باطله و واقعه السلام **فصل دوم**
 در بیان احکام اوتیت بر جوانان است
 و درین فصل نیز بحث مطلب است
مطلب اول است که هرگاه کسی سیو را
 از مال کسی دیگر باشد و یا کول شمس باشد
 قطع نماید بسبب و حج کردن بر وجه
 بدون اذن باید از غرامت بر آید یا
 طریقی که آن سیوان نازند و دفع کنند
 و قیت بکند و گشت شد و از این قیت

بکند و شاد است میان ده قیمت را حاج
 آن حیوان در نماید و بعضی گفته اند که صاحب
 آن حیوان می تواند آن حیوان را تلف
 کند و در نماید و مطالبه قیمت در
 تلف نماید و تصحیح است که نمی تواند بلکه
 اگر عضو کند پیش از مطالبه باید تقاضا
 میان دو قیمت که مذکور شد تسلط بر
 چیزی دیگر ندارد و برگاه بغیر پنج شریف
 نماید لازم است که قیمت روز تلف
 کردن را بدو یکس باشد بعد بر قیمت
 آن چیزی که تصرف در آنما از مرد و از شریف
 چون ششم و بر و مانند اینها را قیمت

مجموع کم نماید **مطلب** است که هرگاه کسی
 از چیز آن حیوان را ماکول تلف نماید
 یا کسی که بر او حق بان برساند باید بگوید
 میان قیمت صحیح و سب را بجا بیاورد
 حیوان در نماید اگر آن حیوان با آن
 بر قیمت حیوان مستقر و اشته باشد و
 در شرف مردن باشد و الا باید قیمت
 از او جدا کرد و **مطلب** ششم است که
 هرگاه کسی تلف بکند پنج حیوان کمی را که مردم
 گوشت باشد و قابل نج کردن باشد بجا
 شرع چون شیر و مانند او باید ارزش آنرا
 بر وجه مذکور بدو و همچنین در صورت قطع

اردن و بخت و آن با جرات رسانیدن
 بآن و پادشاه است و آن است و قرار
 حیوة آن لازم است که بر وجه مذکور اگر
 بدید و هرگاه بدین فرج شرعی آن حیوان
 تلف نماید باید قیمت آن را بجا
 آن بر وجه مذکور بدید **مطلوبه** حیوان
 هرگاه کسی تلف کند حیوان کسی را که مرد
 گوشت باشد و قابل فرج شرعی باشد
 چون سگ و خوک پس در آن قصه
 و آن حیثیت که اگر آن حیوان سگ باشد
 باشد مشهور است که باید چهل در ششم
 و در رسم عیاره است از دو از دو

تلف

و نیم و یکم و شش از شتر و در بعضی از
 احادیث وارد شده است که باید قیمت
 از آن بدید و اول اقوی است بلکه ظاهر
 اختلافی نیست مگر در اینکه بعضی مخصوص
 ساخته شده سگاری را سببی و ملوق کرده
 از آن آری این است و اگر آن حیوان سگ
 باشد که پاسبان کو سفید باشد پس
 گفته اند که لازم است که یک کو سفید
 بدید و بعضی گفته اند که میت در هر باید
 بدید و بعضی گفته اند تخیر است میان این
 دو امر و بعضی گفته اند که قیمت از آن باید
 بدید و قول دوم قوی است و همچنین

حکم یکی که پاسبان دیوار بوستان
 بلکه خانه باشد و اگر آن حیوان یکی
 باشد که پاسبان زراعت باشد بر
 مشهور است که لازم است که یک نفر
 بدو و غیر عبارت است از جهت آن
 تیریز و سه سیر تیریز و دوازده مثقال سیر
 چنانچه از محتاج مشفا میشود و بعضی
 از چهار دانه شده است که یک
 باید بدو و هر یک را بعضی موافق غیر
 و بعضی برابر چهار همد است و بعضی
 برابر ده همد است و از بعضی
 شده است که از برای تکف کردن

زراعت است در هر قاعلی شده اند و
 بناگذاشتن بر قاعلی که در زمین است
 شقیق است و زراعت احوط است و باید
 در غیر سنگهای مذکوره غرامت غایت
 تلف گشته اند آنها و برای حمل شده
 حدیثی که دوات میکند که از برای
 بعضی از سنگها یک پیل خاک یا یک
 همد خاک باید و **مطلب** پنجم آن است
 که هرگاه کسی تلف کند خاک بیوه و انصاف
 و مثل ایشان را که ذمی چاشند باید
 بعد از حقیقت او که در تر و ایشان از برای
 آن خاک است اصحاب آن خاک

و اگر یکی از چنانها او را قطع کند یا بر او
 یاور باشد از شش اگر با به الساق است
 میان قیت صحیح و قیت به حساب او
 بدید و لیکن در جمع صور شرط است
 در غایت کشیدن که آن ذمی باشد
 نگذاردگاه داشتن و خوردن آن حور را
 و هر خوردن شیر او را نیز اگر هرگاه اشک
 بکشد حکم کافر بر او دارد و از بر او
 جان و مال او در این صورت احتراق
 نیست **مطلب ششم** است که هرگاه کسی
 از ذمی چنان ابدی برساند که با شش
 حل او بشود پس مشهور است که لازم است

که شریعت آن حیوان را بدید بعضی گفته اند
 که باید همچنان را باطل قیت کرد و بدین
 عمل نیز قیت کرد و تفاوت میان دو
 قیت را باید بدید و قول اول قوی است
 و الله اعلم **مطلب هفتم** اگر چنان حکم شود
 که حیوانات میرسانند به آنکه هرگاه کسی
 یکی دیگر برساند مثل آنکه گاو کسی را
 کسی را بخورد و یا کسی که فاسد میکند پس
 در میان خلاف است بعضی گفته اند
 که اگر در روز منزه برساند صاحب آن
 حیوان ضامن نیست و بر او غرامتی نیست
 و اگر در شب ضرر برساند باید صاحب

حیوان از غرض است برآید و بعضی گفته اند
 که هرگاه این مقرر از تقریط صاحبان
 حیوان در محافظت او مشخص شده باشد
 آن صاحب متاعین است و لازم است
 که از غرض است پروان باید خواست تقریر
 در روزها اتفاق می افتد و خواه در شب
 و اگر صاحب حیوان در محافظت کردن
 آن تقریط نگذرد باشد مثل اسب و
 در محل حفظ آن برده باشد و آن مسیحا
 بدون تقریط صاحب پروان باید و مقرر
 بر سلسله صاحب حیوان متاعین است
 و بر او چیزی نیست و قول اول اقوی است

بلکه ظاهر است هرگاه متعارف این است
 که آن حیوان را در آن زمان صاحب
 آن محافظت کند مطلقا غرض است
 و آنکه **فصل نهم** در بیان کفاره
 و درین فصل چند است **اول** است
 که اگر کسی عدا کسی را بکشد و او را بکشد
 باین طریق که بدین مصالحه نماید یا عفو
 نماید اینها باید علاوه بر غرض است و به
 سه کفاره بدهد که آن از او کردن یک
 بدهد است و دو ماه متوالی روزه گرفتن
 است و اطعام دادن شصت مسکین است
اعراض است که هرگاه کسی بوجه خطایا

خطا کسی را بکشد باید ملامت و جزا گرفت
 و به کی از سر کفاره و آب ترپ باید بیا
 ملحق که اگر قتل در قتل باشد بکشد
 از او بکشد و آقا و مادرش را در زمره بکشد
 و اگر شواله مشت مسکین را اطماع
سیم است که در جرم کفاره و محض
 بصورت یک قتل در جرم مباشرت باشد
 زیرا که موجب شدن چنانکه بنید
 در مالک گفته است که این مدب
 اصحاب مات و قول بناوی می باشد
 و ثبت را نسبت بعضی از سنیها و اولاد
چهارم است که شرط است که مقتول

باشد

باشد خواه در بلاد اسلام باشد و خواه
 در بلاد کفر باشد و لیکن بدون ضرورت
 باشد و خواه قاتل باشد و خواه دیوث
 و خواه آزاد باشد و خواه بنده هر چند
 ملوک قاتل باشد و بعضی گفت اند
 که در صورتیکه مقتول بنده قاتل باشد
 کفاره واجب نیست و قول اول اقوال
 و همچنین است حکم حل اگر روح و سیر
 باشد و از او تیر غیر سقط شده باشد
پنجم است که هرگاه کسی را شخصی
 بکشد بجان کسی که او را فرعون است
 و به لازم نیست و لیکن کفاره لازم

و بعضی گفته اند که دیدن نیز لازم است بلکه
 بعضی در قتل و سیر نیز گفته اند قاتل
 و باید دانست که هرگاه مجانی یک کشته
 یکشته هر یک باید کفاره بدهد
 بداند چنانکه از احباب محلی است
 هرگاه قاتل یک کشته در وجه دانی
 گفته اند از مال او اشکال است و این
 بعضی از آثار جمیع کرده اند بوجه
 گفته اند و الله اعلم **فصل** چهارم در
 بیان عاقله است که شرعاً مستحل و نجس
 باید بشود و درین فصل خود مطلب است
مطلب اول در تعیین عاقله است بدانکه

عاقله

عاقله عبارت از عیقل و عاقله قاتل که
 باعث منع قاتل میشود از مرتکب شدن
 مثل محلی که از صنادیر سگ است بپای
 محافظت و یا صیحت کردن و ملک
 کردن او و یا سبب قاتل که از مرتکب شدن
 بشیر حاصل میشود یا مانند اینها زیرا که
 این لفظ مشتق است از عقل که بعضی
 و منع است و همین معنا ملاک است
 شده و اشکال آنها که می باشد که
 خویشان قاتل پیشند از جانب پدر
 و مادر و چنانچه پدر و مادر و خویشان مادر
 که از جانب مادر خویشی دارند و از جانب

پدر خویشی ندارد پس اعلیٰ شش و
 آنها عبارتند از برادر و اولاد ایشان
 و اولاد اولاد ایشان بر سر تولد کتبی
 و حقوق و اولاد ایشان در هر مرتبه یکبار
 و بعد از هر چند که بعد پدر و جد جد پدر
 آنها باشد و همچنین پدر قاتل و اولاد قاتل
 نیز از حلقه عاقله میباشند بنا بر مشهور که
 این طائفه وجودند آشت باشند پس اگر
 قاتل عبد بود و او را ازاد کرده اند ازاد
 کنند و او بجا عاقله است و اگر ازاد
 کننده برشته باشد میباید ازاد بود
 در اصل مانند این پس اگر ضامن

جریره داشته باشد یعنی کسی باشد که
 با او هم عهد شده باشد که هر جایی که بکلی
 ایشان کرده باشد و بکیری از عهد و برآید
 آن مناس جریره بجا عاقله میاشند و اگر
 مناس جریره نداشته باشد امام علیه السلام
 بجا عاقله او میاشند و بعضی گفته اند که عاقله
 از خویشان کسانی هستند که ارث
 می برند از قاتل برگاه کشته شود و مرد
 ایشان چنانکه مذکور شد و بعضی از کتب
 نیز خویشان مادری میباشند و زن شوهر
 و بعضی گفته اند که عاقله از خویشان اولاد
 کسانی هستند که او را برآید آن در

قرآن بر وجه مخصوص ارفاقی است
 شد چون پدر و مادر او و اگر حسن
 مچو باشد خرمشان پدر و مادری محفل
 می باشد و خرمشان پدری دو برابر
 مادری درین صورت باید بدیند و قول
 سه روز قطعه حقیر نوی است و با
 قاتل یا عاقله شریک در ویتنه اید
 و همچنین زن و کودک و دیوانه
 و ارث باشد و همچنین اهل حیا و اول
 بعد که از جمله ایشان پدر باشد طلب
 و قوم و در میان وید می باشد که بر عاقله
 لازم است که عاقله از ابد به بد اعم
 قاتل

بر وجه عاقله باشد و ارث پدر و مصالحه
 نماید آن وید بر قاتل است نه بر عاقله
 همچنین قاتل اگر بر وجه شریک
 وید بر عاقله نیست و همچنین اگر قاتل
 خطا باشد و قاتل قاتل از بان کرده با
 و بان قاتل قاتل ثابت شود نه بر
 و بان آن وید بر قاتل است نه بر
 عاقله و همچنین اگر قاتل خطا ثابت شود
 و مصالحه نماید او قاتل آن را بدین
 بر عاقله خبری لازم نیست و همچنین اگر
 بانی بگو و خجاستی و اذنی برساند بر عاقله
 او خبری نیست بلکه خون او در است

و همچنین اگر سبده کسی شخصی را خراب کند
 یا بر وجه خطا افینجی برساند که اگر آن را
 در تربیت دیده مقرب باشد برافا او را
 میت دیده و او را نبلکه جایز است که
 آن سبده را بعد از دیدن بایان کند
 چنانکه شست و بشوید که از آنجا
 اولاد داشته باشد خلاف است
 بعضی گفته اند که بر آنکه اولاد است که
 او را بدید و این امر خطاست و همچنین
 هرگاه کسی حیوانات شخصی را بکشد یا از
 برساند که دیده لازم نباشد بر حاکم میری لازم
 میت و همچنین دیده علی کافر وقتی بر دانه

اوست بر بر حاکم هر چند که بعد از
 اندامش خیر باشد و عین از بر خوردن
 اسلام او رده باشد مگر آنکه مالی
 نداشته باشد که درین صورت دیده
 بر امام علیه السلام است پس و یک
 بر حاکم است و نه خطا محض است که
 یا سبده بقیه شریفه که آن شهادت علیه
 و مانند آن است ثابت شود و این
 در قتل است و در جراحتی که آن را
 بر منو میگویند چنانکه شست و همچنین
 سایر حیوانات که بالاتر ازین باشند خون
 داشته و منقل و غیر اینها که ذکر شده اند

بخواست از من صحتی بپسندید پس از آن
 متناقض است بعضی گفته اند که و نه اینها
 نیز بر عاقله است و بعضی گفته اند که خارج
 از بر عاقله و این اقوی است و مصالحه کردن
 اولی است **مطلب سیم** در بیان کیفیت
 تقسیم کردن ویر است بر عاقله که چون
 مذکور شد باید آنکه کیفیت تقسیم
 کردن ویر را بر عاقله و قول است آنکه
 است که اگر عاقله غنی باشد باید
 ویر را بطریقی و هر عاقله که غنی نباشد
 خواه متعطّل باشد خواه فقیر هیچ قیر را باید
 بهر ویر را چنانچه در صحاح مذکور است

بنام

جاریه است از فقره که بعد از یک خود
 و یک نصف سدس خود و نصف سیک
 عشر خود و **مطلب چهارم** است که از تقسیم آن
 سه نفر است بر امام و نائب خاص
 یا عام مثل اینکه از فقیر یک قدر
 ندارد و ساقط میکند از غنی و متعطّل
 بعد از مقدر ایشان اندکی نباید و
 اگر زیاده باید بعضی از مراتب دیگر از آن
 سیکند چنانچه اگر عاقله نداشته باشد یا
 اگر عاقله فقیر و غنی باشد از او
 ویر از جایای از امام و یا بیت المال غنی
 میکند علی الاحتمال و این قولی است

و لیکن باید بنا بر قول اکثر اولاً ابتدا
 نمود با قریب طبقات که نزدیکترند
 بجائی و اگر نزدیکتر موجود نباشد یا اینکه
 قادر نباشد باید از مرتبه پیراخذ نمود
 و بدین سؤال تا آخر است مستر با
 و بعد ازین از از کوشنده و بعد ازین
 از از کوشنده از از کوشنده و مانند اینها
 و بعد از انعام و بنا بر جهات بلکه قوی فرق
 میان نزدیک و دور در مرتبه
 چون عمو و میر عمو و مانند ایشان
 نیست و قول اول قوی است و
 باید دانست که زمان او آراین دیر

سال است چنانکه گذشت **مطلب**
نخیم آنست که هرگاه کسی بخواهد خود را
 عمداً بکشد باید او را بایر و رسته بدید
 حتی آنیکه اگر آن سپهر هیچ واری نداشته
 باشد و یا او مال امام است و اگر خفا
 بکشد پس و یا او بر عاقله پدر است
 فی الحقیقه و در ارشاد برودن پدر ازین
 ویه اشکال است و قول ارشاد
 در نهایت قوه است بلکه دور نیست
 که بقدر قصه پدر بر عاقله چیری لازم باشد
 و مصالحه کردن در مثل این صورت
 اولی است و عفو کردن و ابرار نمودن

حق محتفل بملكه مقطوع نيزيك وست
والله اعلم وله الحمد الدائم والصلوة
والسلام على رسوله واله الى العالمين
صورة خط

الاستناد دام فضله وهو بهذا
وقد حصل له التوفيق على
الوفاء بهذا الموعد في يوم المولد من
سنة سبع وثلثين بعد المائتين و
الف من الهجرة النبوية المحمودة
كتبه عبد الله الطميط
الساجي فضل الله سبحانه
اغفر لي والدي يحيى وخط
١٢٢٧

۹۲۴



